

سرگذشت نیاکان خود آگاهی علمی و مستندی ندارند. سادات منطقه در این خصوص دچار محرومیت و مظلومیت مضاعف شده‌اند. این طوایف نه تنها از نظر کمی بخش قابل توجهی از جمعیت منطقه را تشکیل می‌دهند، بلکه از نظر کیفی در روند تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه نقش مؤثری داشته و دارند. آنان از یک سو حامل فرهنگ مذهبی و مروج آن بوده و بدین‌گونه در جهت‌دهی به رفتار فردی و اجتماعی ایلات نقش اساسی داشته‌اند و از سوی دیگر در حل و فصل مسائل اجتماعی از قبیل اصلاح دعای و منازعات مردم، تعدیل رفتار قبایل نسبت به هم و تعدیل رفتار کلانتران نسبت به رعایا، مصلحان مورد اعتمادی بوده‌اند. با وجود این در متون تاریخی از طوایف سادات، تاریخ آنان و نقش فرهنگی - اجتماعی آنان کمتر ذکری به میان آمده است. در مداوم همین نوع تاریخ‌نگاری، علمای دینی منطقه هم، که معمولاً از سادات بوده‌اند، مشمول همین مظلومیت واقع شده‌اند و در متون تاریخی چندان ذکری از آنان نیامده است. بدیهی است که این منطقه در طول تاریخ خالی از شخصیت‌های علمی و ادبی نبوده، زیرا در جامعه‌ای دینی، وجود عالمان دینی از ضروریات زندگی اجتماعی است و چون در ساختار زندگی اجتماعی پیشین که فاقد نهادهای اداری کنونی بود، عالمان دینی نقش بسیاری از نهادهای اداری امروز از قبیل مدرسه، دانشگاه، دادگاه، نیروی انتظامی، ثبت اسناد و املاک، ثبت احوال و غیره را ایفا می‌کردند اگر برای اعتراض به موضوعی دست به اعصاب می‌زدند، زندگی اجتماعی مردم دچار اختلال و بحران می‌شد. بنابراین مسلم است که منطقه کهگیلویه از این فاعده مستثنی نبوده و دارای شخصیت‌های علمی برجسته‌ای بوده است. در متون تاریخی به نام‌هایی برمی‌خوریم که پسوند کهگیلویی و دهدشتی دارند. در این باره اشاره به نام میرلطفاً الله حسینی دهدشتی از شاگردان ملاصدرا و عبدالکریم کهگیلویی صاحب رساله عرفانی به نام «گفتگوی جمال و کمال»<sup>۱۲۶</sup> بی‌مناسبت نیست. همچنین در فارسنامه ناصری از آقامیرعلی صالح و آقامیرحسین رضا توفیقی با تعظیم نام برده

۱۲۶. نسخه خطی این رساله در کتابخانه منی مارچانا در ویز (ایتالیا) هم‌اکنون موجود است. رک: کیهان فرهنگی. اسفند ۱۳۶۶. ص ۳۵.

شده است.<sup>۱۲۷</sup> در دهه‌های اخیر شخصیتی همچون آیت‌الله‌العظمی سیدابوالحسن اصفهانی (متوفی ۱۳۲۵ش) مرجع تقلید عامه شیعیان جهان از همین منطقه برخاسته است.<sup>۱۲۸</sup> با وجود این، تاریخ‌نگاری کهگیلویه فاقد نام و تاریخ زندگی شخصیت‌های علمی خود است و این امر پژوهشگر را با دشواری مواجه می‌کند.

در این قسمت از این نوشته سعی کردم در حد امکان در رفع این نقیصه بکوشم و نام چند تن از عالمان دینی منطقه را که همزمان با حکومت رضاشاه می‌زیستند ذکر نموده و اطلاعاتی را که در مورد برخی از آنان کسب کرده‌ام به خوانندگان تقدیم کنم. مهم‌ترین این بزرگواران عبارتند از: مرحوم آقا میرعلی صفدر تقوی از سادات رضا توفیق، مرحوم آقا میرمحمد لطیف از سادات رضا توفیق که از شاگردان مرحوم آیت‌الله‌العظمی سیدابوالحسن اصفهانی و در بخشی از دوران تحصیل همدرس آیت‌الله‌العظمی سیدعلی بهبهانی بوده است. ایشان از جمله علمایی بود که به دلیل صلاحیت علمی اش مشمول قانون خلع لباس نشد؛ مرحوم آقامیر مؤمن از سادات رضا توفیق؛ آقا میرعلی اکبر از سادات رضا توفیق؛ مرحوم آقا سیدمحمدتقی از سادات میرسالار؛ مرحوم آقا سیداحمد معروف به حاجی آقا از سادات امامزاده علی؛ مرحوم آقا سیدعلی باز از سادات امامزاده علی؛ مرحوم آقا سید صدرالدین ملک حسینی معروف به آقا صدرا از سادات امامزاده قاسم.

طبیعی است که این بزرگواران از نظر فضل و تقوا مراتب متفاوتی داشته‌اند، اما همه آنان در حد توان در ترویج احکام شریعت و تعظیم و احیاء شعائر دینی و اصلاح امور مردم می‌کوشیدند و آنچه از فرهنگ دینی به نسل کنونی منتقل شده محصول تلاش‌های آنان است. از زندگی این علما اطلاع چندانی نداریم، فقط در مورد مرحوم آقا صدرالملک حسینی و آقا میرعلی صفدر تقوی مطالبی به دست آورده‌ایم که اینجا نقل می‌کنم:

۱۲۷. فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۶۱۷.

۱۲۸. به همین سبب هنگامی که محمدحسین خان ضرغامی کلانتر طیبی گرمسیر برای زیارت عشبات عالیات به عراق رفته و در نجف به دیدار ایشان نایل گردید، او در مورد بستگان خود مطالبی را به کلانتر طیبی سفارش کرد. (به نقل از آقای ابوالحسن ضرغامی فرزند محمدحسین خان ضرغامی، در گفتگو با نویسنده).

آقا صدرا: مرحوم آقا سید صدرالدین ملک حسینی (آقا صدرا) در منطقه بویراحمد سردسیر زندگی می‌کرد. او در شیراز از محضر بزرگانی چون مرحوم آقا سید حسام‌الدین لاری، حاج سید جواد مهذب‌الدوله فرزند مرحوم صاحب فارسنامه، مرحوم آقا شیخ محمد باقر و مرحوم آقا شیخ علی بلوری کسب علم کرد و سرانجام به زادگاه خود بازگشت و به ارشاد مردم پرداخت. در سال ۱۳۰۹ که قوای دولتی به فرماندهی امیر لشکر شیبانی عازم سرکوبی بویراحمد شدند، صولت‌الدوله قشقایی مرحوم آقا صدرا را مطلع ساخت که قوای دولتی در سرکوبی مردم به هیچ کس رحم نمی‌کنند و ضروری است که او منطقه را ترک کند. از این رو ایشان ناگزیر شد به منطقه دزکرد که تحت نفوذ ایلخان قشقایی بود مهاجرت کند. وی پس از شکست قوای دولتی مجدداً به زادگاه خود بازگشت و در جوار امامزاده قاسم سکونت گزید. اما پس از مدتی که سرهنگ جهانیانی با سمت حاکم نظامی کهگیلویه در تل خسروی مستقر شد، آقا صدرا را مجبور کرد که گوشه امامزاده قاسم را ترک و در تل خسروی سکونت کند. آقا صدرا موفق شد که سادات منطقه بویراحمد سردسیر را از پرداخت غرامتی که دولت پس از جنگ تنگ تامرادی بر عموم مردم تحمیل کرد، معاف کند. این بزرگوار تا پایان عمر به ارشاد مردم و اصلاح امور آنان مشغول بود و به ویژه در مبارزه با سنتهای خرافی از قبیل ازدواج و طلاقهای اجباری و همچنین عوام‌فریبیهای سران فرقه طلوع، مجاهدت بسیار کرد. آقامیر علی صفدر: مرحوم آقامیر علی صفدر تقوی در سال ۱۲۹۳ یا ۱۲۹۴ هـ ق در کهگیلویه متولد شد. پس از فوت پدرش (میر محمد جعفر) مدتی در حوزه‌های علمیه کازرون و شیراز به تحصیل علم پرداخت و سپس عازم نجف اشرف شد. سالها از محضر بزرگان حوزه علمیه این شهر تلمذ کرد. از استادان آن مرحوم اطلاعی در دست نیست. اما مراوده صمیمانه و مکاتبات او با فقهای مشهوری همچون مرحوم آیت‌الله العظمی سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی و مرحوم آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی صاحب وسیلة النجاة، از مقام علمی رفیع ایشان حکایت می‌کند. وی بعد از بازگشت به ایران، مدتی در بهبهان سکونت گزید و پس از آن عازم کهگیلویه شد. مقام ممتاز در علم و تقوا، سکونت در مناطق

مختلف کهگیلویه، ساده‌زیستی و همزیستی صمیمانه با مردم و تلاش برای حل مشکلات زندگی آنان، حمایت از مظلومان و دستگیری مستمندان موجب شد تا توجه و اعتماد عمومی به سوی او معطوف شود. از این رو حوزه اثر و عمل او به یک ناحیه یا قبیله خاص محدود نشد بلکه بخش اعظم استان کهگیلویه و بویراحمد کنونی به حوزه عملکرد ایشان تبدیل شده بود. مسوده‌های به جا مانده از او مؤید این امر هستند. شرح زندگی ایشان در این مقال نمی‌گنجد. امید است که در مقاله مستقلی به علاقمندان تاریخ کهگیلویه تقدیم شود. در اینجا فقط شمه‌ای از اندیشه‌های او را که در قالب سروده‌هایی از خود به جا گذاشته است، می‌آوریم.

این سروده‌ها بینش وی را در مورد مقوله‌های دین، سیاست، حکومت و مردم نشان داده و بیانگر آنند که ایشان مهم‌ترین مسائل عصر خود از جمله تهاجم همه جانبه تمدن غرب به کشور ایران و ماهیت سیاستهای رضاشاه به ویژه سیاست فرهنگی او را به خوبی دریافته بود. وی در بخشی از سروده‌های خود رضاشاه را مخاطب قرار داده ستمگری و دین ستیزی او و همچنین سیاست کشف حجاب و منحل‌الشکل کردن مردم، تشبه به بیگانگان و خودباختگی در برابر آنان را تمبیح کرده و بر حفظ هویت دینی جامعه تأکید می‌ورزید و با اعتقاد به برتری همه جانبه مکتب اسلام، خواهان مباحثه علمی میان اندیشمندان اسلامی و غربی شده و در نهایت متذکر شده است که اگر سیاستهای بیگانه موفق به مسخ هویت آحاد ملت بشوند، عملاً حکومت و سلطنت هم باقی نخواهد ماند. در اینجا گزیده‌ای از این دوبیتیهای وی را می‌آوریم:

اول عرضه حضور شاه ایران	رساند مسلمی با چشم گریان
خدا داده ترا این فر شاهی	تو در خوابی و ایران گشت ویران

\*\*\*

تو چون شاهی به هر دینی که هستی	تو سلطانی به آئینی که هستی
مطمینم جمله در دینی که داریم	که پسندی به ما این شکل پستی

\*\*\*

که پستی باشد ای سلطان امجد	لباسی را که نهیش کرد احمد
که باشد زی هر کس لباسی	عمامة زئی خواهان محمد

چنین فرموده شاه دین و دنیا  
حدیث من شبه را کن تلاوت  
عمامه هست تاج امت ما  
شبه کافران منمای خود را

\* \* \* \*

برای امتان فرض است و لازم  
لباس اهل شرع مصطفی هست  
عمامه و عبا ستر ملایم  
چو چادر، مقنعه، زن را ملازم

\* \* \* \*

چو احکام الهی را به احمد  
ز امر دین و دنیا، جزء تا کل  
فرستادست در قرآن امجد  
برای جملگی سهل است و اسعد

\* \* \* \*

اگر سلطان کند حکمی مطابق  
شود حکمش روان و تیغ بزان  
به شرع حق، شود بر خلق فایق  
که او شاهنشهی را هست لایق

\* \* \* \*

أَلَمْ تَعْلَمْ بِأَنَّ الظُّلْمَ عَارٌ  
اگر خواهی دوام عزّ شاهی  
جزاء الظُّلْمِ فِي الدَّارِئِن نَارٌ  
درخت ظلم را برکن تو از بن

\* \* \* \*

تو هم گر مسلم و گر دین پناهی  
یکن حکمی به عکس حکم سابق  
عدالت پیشه کن گر نیک خواهی  
مطابق باشدش حکم الهی

\* \* \* \*

گمانم آن که در امر شریعت  
چرا که مفروضین دین احمد  
شده القاء شبهه در یقینت  
محیط اند این زمانه بر ضمیرت

\* \* \* \*

اگر مفروض زدین و مذهب ما  
بلی ما نقص داریم جمله، اما  
کند نقصی روایت محضر شا  
بود این دین ز هر نقصی مبرا

\* \* \* \*

که نقص ما نباشد نقص این دین  
اگر خواهی حق از باطل شناسی  
بود تکمیل از هر حیث این دین  
ز دانایان هر مذهب و این دین

بکن احضارشان از روی انصاف  
کنند اظهار هر کس حاجت را  
به صدق آیند گسرد هم زالطاف  
که حق بیرون جهد چون در زاصداف

\* \* \* \*

به شرطی که حکم باشد در آن بین  
چه از روم و چه از روس و چه آلمان  
زامریکی و زافرنگان بی شین  
شناسند امر حق در بین امرین

\* \* \* \*

یقینم شاه آگه زین بسلا نیت  
رعیت گر نباشد بهر سلطان  
زدست گرگ ایمن گله هانیت  
که سلطان را نه تخت و نه کلا نیست

\* \* \* \*

خداوندا تو هستی شاهد حال  
که هستم خیر خواه دین و دنیا  
نگهدار شب و روز و مه و سال  
مرا اهل دین و دنیا را به هر حال

آن مرحوم در یکی از مثنویهای خود، مردم را خطاب کرده و آنها را از ماهیت سیاستهای رضاشاه و اهداف استعماری آن آگاه ساخته و به بیداری و قیام فرا می خواند:

مسلمان دوره آخر زمان است  
نمایان کرد دشمن کین خود را  
خدا و خلق بیزارند از آن دین  
شدند غافل مسلمانان بر حق  
اعمادی متفق گشتند یکسر  
مسلمانان چرا این دم به خوابید  
عمامه تاج اسلامیت ما را  
پس از خلع لباس طرح آیین  
ذلیلان را نباشد کامرانی  
برای خلق وقت امتحان است  
به مردم وانموده دین خود را  
دلیل حق نباشد بهر آن دین  
زحق رخ تافته، تابع به ناحق  
برای ذلت دین پیمبر  
ز خواب آگه شوید یکدم شتابید  
اگر بردند شرافت نیست ما را  
ذلیلت می کنند آن قوم بی دین  
یقین مردن به از این زندگانی

به چند و چون ترا آرند در بند  
ذلیل و هم فقیر و هم پریشان  
به سان شخص رفیعی کنندت  
پس آنکه رو به اهل علم آرند  
همان عالم که باشد پیشوایت  
مسلمانان در این عصر و زمانه  
بیا انصاف ده ای مسلم پاک  
که این بویی بود از ظلم ظالم

نداری اختیار مال و فرزند  
شوی در کار خود واله و حیران  
به هر جایی که خواهند می برندت  
ز سلخ و غره ایشان را شمارند  
همان عالم که باشد رهنمایت  
که دشمن بر شما گیرد بهانه  
بکن خاکی به سر یا یقه را چاک  
نمانده چیزی از اسلام سالم

او همچنین در استغاثه‌ای به حضرت حجة بن الحسن (ع)، درد و خشم خود را از تهاجم دشمن (غرب) و ذلت مسلمین بدین‌گونه ابراز می‌کند.

باناله در فغان شو و چشمت پر آب کن  
دشمن گرفته قوت و خوارند شیعیان  
دهری پر انقلاب و دوری پر از فساد  
یا صاحب الزمان منما صبر پیش از این  
هم نجلی مصطفایی و هم پور حیدری  
پر شد زمین ز ظلم و نه پیداستی چرا

گو صاحب الزمان سر جدت شتاب کن  
یا فارس الحجاز به ظهورت شتاب کن  
آتش به دین فتاد خموشش چو آب کن  
یکدم نظر بر این همه قلب کباب کن  
کش تیغ ذوالفقارت و دشمن خراب کن  
شاهها بیا و دفع فرنگی مآب کن

او در مثنوی دیگری وضع عمومی جامعه و حکومت را بسیار دقیق و زیبا بازگو می‌کند. از این سروده وی چنین استنباط می‌شود که آن مرحوم توده مردم مسلمان منطقه را به طور همزمان گرفتار دو بلیه عظیم می‌دیده است، یکی حکومت رضاشاه که علاوه بر ستمگری سیاسی و اقتصادی، بنیاد هویت دینی و فرهنگی جامعه را مورد هجوم قرار داده بود و دیگری ستمگران و غارتگران محلی که هیچ مانعی بر سر راه تجاوزکاریهای خویش نمی‌دیدند. او حکومت رضاشاه را به «سبل» و وضع اجتماعی منطقه را به «آتش» تشبیه کرده و اظهار داشته است که مردم بین

این دو اسیرند، اگر بخواهند از آتش بگریزند با سیل مواجه می‌شوند و اگر از سیل فرار کنند در آتش می‌سوزند.

کمر بستند برای مال مردم  
شوند همدست، یک فوجی از ایشان  
نه خوفی از خدا نه شرم از کس  
به هر جا مردم زار فقیری  
یکی چون آتش سوزان پیاپی  
یکی چون سیل ویرانگر دمام  
نبا شد بین این آتش و دریا  
که هستند شیعیان در این میانه  
اگر خواهد گریزد ز آتش تیز  
وگر خواهد ز دریا دور گردد  
گرفتارند این قوم مسلمان  
یکی در فکر تخریب شریعت  
یکی غارت کند مال مسلمان  
چو این هر دو بلا گشتند توأم  
در چنین وضعیتی او تألمات روحی

خود را چنین بیان کرده است :  
گاهی از خوف لرها در هزیمت  
در این کوه و کمر تاکی بگردم  
شوم پنهان به خاک از دست هر دو  
گاهی از بهر دین غرق مصیبت  
نباشد چاره ای از بهر دردم  
شدم راضی به مرگ از دست هر دو

وی در ادامه این مثنوی که متأسفانه چند بیت پایانی آن به دست نیامد، به ذات باری متوسل شده و او را به اسم اعظم و پیامبر و کلیه معصومین (ع) و انبیا و اولیا و اهل علم و غیره سوگند می‌دهد از جمله می‌گوید:

به حق آنکه پیش خان و سلطان      کلام حق زده بهر مسلمان



رهایی داد مظلومی ز چنگش  
 به حق آه مظلومان بی کس  
 نما رفیع.....  
 اما در نهایت اظهار می دارد که:

امیدی دارم از درگاه خالق  
 شود اسلام بر ادیان فایق

علاوه بر دو بلیه‌ای که ذکر کردیم، جهل عمومی مردم نیز مزید بر علت شده و موجب آزرده‌گی و دل‌تنگی او می‌شدند. بازتاب این آزرده‌گی را در یکی از سروده‌های وی تحت عنوان «مناجات و تشکی از دست قوم و زمانه» می‌توان دید:

غرق دریای گناهم ای خدا	عاصیم گم کرده راهم ای خدا
عمر من پایان رسیده چون کنم	من به نادان مبتلایم ای خدا
قوم نادانی چو اطرافم گرفت	هر زمان در یک فشارم ای خدا
سعی آن کردم که بگریزم ولی	رحم دل شد بند پایم ای خدا
بس دلم سوزد به حال آن گروه	گر بر ایشان جان سپارم ای خدا
دست بردارم ز کار و بار خویش	کار خود مهمل گذارم ای خدا
بس ضررها کرده ام در کارشان	تا رسانیدم به انجام ای خدا
در ضررهاشان که می‌باشم شریک	وز منافعشان جدایم ای خدا
این چنین بگذشت این عمر عزیز	دائماً در زیر بارم ای خدا
سالها و ماهها را هم چنین	کاش ممکن بد فرارم ای خدا

سرانجام در ۱۵ صفر ۱۳۵۷ مقارن با ۲۷ فروردین ۱۳۱۷ در سن ۶۳ سالگی پس از عمری خدمتگزاری و ارشاد جامعه دعوت حق را لبیک گفت و هم‌اکنون آرامگاه او در شهر سوق در جوار ضریح امامزاده یوسف قرار دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب سیدت انت ب صلحیت نقاب سواته انکاب آنا رکا سید علی  
 انوار در کف حفظ و حمایت و حرمت حضرت آدمی اهدت جلت الابرصون  
 و تالیفات الهی بیرون خواهمید لیکن کتب صدق اسلوب و جلد تفضیل و مندرجات  
 ان معکم کفید حرب استغفار در حقیقت در خصوص رساله هنوز رسیده است  
 تا آید بعد از وصول نسخ از سال میشود دو صندوق رساله نسیب از شما  
 فرستاد که کرده بود از قرار آنکه در جمع دادند به محض اگر در وقت رسیده  
 یک رساله از رساله علمیه که از شما میسر در این دو رساله نسیب  
 مطالبه کنید تا بفرستند و اگر کسی بخیر بود سفارش کنید از ایشان بخواهید  
 انکه همواره موفق باشیید با یکدیگر در روز دکار عالم صلح و صلح در آن  
 جناب خطاب اما تر ناظم اشرعیه را ازین جناب سید و از خواهر سید  
 و هم چنین جناب سید خطاب اما تر علامه سید را خداوند عالم صلح و صلح  
 همواره موفق برادر و سید عالم عظیم در رحمتم به در کاتبه هر کاف نام  
 در کاتبه



## کهگیلویه در دوره محمد رضا شاه

در فاصله سالهای ۵۷-۱۳۲۰ ش، ایران در ابعاد مختلف شاهد دگرگونی‌هایی بوده است. این دگرگونیها را از زوایای متعددی می‌توان مورد بررسی قرار داد و بر اساس آنها، این مقطع تاریخی را تقسیم‌بندی کرد. از نظر سیاست خارجی و چگونگی روابط قدرتهای جهانی با ایران، این دوره را می‌توان به دو مقطع تقسیم کرد:

۱. از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲

۲. از مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷

مهم‌ترین ویژگی مقطع اول، حضور و ظهور تدریجی ایالات متحده آمریکا در عرصه سیاسی ایران است. دولت آمریکا که تا این تاریخ براساس دکترین مونرو<sup>۱</sup> از مداخله در امور سایر کشورهای جهان اجتناب می‌کرد و فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی خود را به کشورهای قاره آمریکا محدود کرده بود، با توجه به پیروزی متفقین در جنگ دوم جهانی، ضرورت مقابله با گسترش نفوذ شوروی، نیاز کشورهای متفق به بازسازی ویرانیهای زمان جنگ و توانایی اقتصادی آمریکا برای کمک به آنان، این کشور خود را برای حضور در سایر قاره‌های جهان و مداخله در

---

۱. این دکترین شامل اصول دوگانه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکاست که در پیام جیمز مونرو رئیس جمهور آمریکا (۲۵-۱۸۱۷) در سال ۱۸۲۳ به کنگره اعلام شد. این اصول عبارتند از: ۱. تشکیل مستعمرات جدید؛ ۲. مداخلات سیاسی دولتهای اروپایی در قاره آمریکا ممنوع است. معنای این سیاست آن است که قاره آمریکا متعلق به ایالات متحده آمریکاست. دولت آمریکا در امور سایر قاره‌های جهان مداخله نمی‌کند و با مداخله سایر قاره‌ها به ویژه قاره اروپا در امور کشورهای قاره آمریکا هم مخالف است. داریوش آشوری، فرهنگ سیاسی، تهران، مروارید، ۱۳۴۷. ص ۱۶۰.

امور آنان آماده دید. در تداوم این وضع است که بعد از شهریور ۱۳۲۰، دولت آمریکا در عرصه سیاست ایران حضور یافته و برای دولت انگلیس که بعد از کودتای ۱۲۹۹ به طور بلامعارض در امور ایران مداخله می‌کرد، به صورت رقیبی جدی ظاهر گردید. کشمکش سیاست انگلیس و آمریکا بیش از هر چیز در زمینه امور اقتصادی و به ویژه در جهت کسب امتیاز نفت بود.

این کشمکش تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه داشت. اما با پیروزی کودتای مذکور، ایالات متحده آمریکا یک‌تاز مداخله در امور ایران و تسلط بر این کشور شد. بنابراین مهم‌ترین ویژگی مقطع تاریخی ۵۷-۱۳۳۲، سلطه انحصاری آمریکا بود که به طور بارزی در انقلاب سفید محمدرضا شاه در سال ۱۳۴۱ نمود یافت. البته برنامه نوسازی محمد رضا شاه در تداوم برنامه‌های پدرش رضا شاه بوده و به عنوان یک توسعه وابسته، ماهیتاً تفاوتی با هم نداشتند. تنها تفاوت، تغییر مدیریت آنها بود که اولی با مدیریت استعمار انگلیس و دومی با مدیریت استعمار آمریکا انجام گرفت. از نظر سیاست داخلی، فاصله سالهای ۵۷-۱۳۲۰ را با توجه به رابطه حکومت محمدرضا شاه با عشایر نیز می‌توان به سه مقطع زیر تقسیم کرد:

۱. مقطع ۲۴-۱۳۲۰، دوره جنگ دوم جهانی، عدم تسلط دولت بر عشایر و واکنش‌های عشایر به خفقان ۲۰ ساله.
۲. مقطع ۴۱-۱۳۲۵، دوره تلاش روزافزون دولت در جهت سرکوبی عشایر و تسلط بر آن.
۳. مقطع ۵۷-۱۳۴۲، دوره تکمیل تسلط دولت بر عشایر و تلاش برای استحاله آن در فرایند توسعه وابسته.

پیش از آنکه تحولات سیاسی کهگیلویه را در مقاطع نامبرده بررسی کنیم، لازم است که ابتدا اشاره کوتاهی به امور اداری و سیاسی این منطقه و تحولات آن از نظر تقسیمات کشوری داشته باشیم.

جغرافیای کهگیلویه در مقطع تاریخی مورد بحث (۵۷-۱۳۲۰) دستخوش تغییری نگردید. فقط در سال ۱۳۳۸ش، بخشی از منطقه بهمنی علاءالدینی از منطقه کهگیلویه منتزع و به استان خوزستان منضم شد. منطقه کهگیلویه تا سال

۱۳۲۲ش، از نظر تقسیمات کشوری جزء استان فارس محسوب می‌شد. در این سال بخش بویراحمد علیاً همچنان جزء فارس باقی ماند ولی سایر مناطق آن که مشتمل بر شهرستانهای کهگیلویه و گچساران کنونی بود جزء استان خوزستان قرار داده شد. در ۱۳۳۷/۱۰/۲۲ در زمان نخست وزیری دکتر اقبال هیئت دولت تصویب کرد که بخش کهگیلویه از شهرستان بهبهان منتزع و تبدیل به شهرستان گردد.<sup>۲</sup> در سال ۱۳۴۲ پس از سرکوبی آخرین قیام بویراحمد، شورای فرماندهان نظامی جنوب در جلسات ۱۲ تا ۱۴ تیرماه خود پیشنهاد تأسیس فرمانداری کل کهگیلویه را به شاه ارائه کرد. این پیشنهاد مورد موافقت قرار گرفت و سرانجام در سال ۱۳۵۵ش، از فرمانداری کل به استان تبدیل گردید.

## ایلات کهگیلویه در این دوره

اکنون تحولات سیاسی ایلات کهگیلویه را به اجمال ذکر می‌کنیم:

### ایل دشمن زیاری

در زمستان سال ۱۳۲۴ ش، جان محمد خان کلانتر شاخه نصیرخانی درگذشت و حاجی خان فرزند عباسقلی خان به عنوان جانشین او مطرح شد. وی با توجه به اینکه ایل دشمن زیاری را همواره در معرض خطر تهاجم ایل بویراحمد می‌دید و مقاومت و مبارزه با آن ایل را دشوار می‌دانست، به سیاست سازش با عبدالله خان ضرغامپور بویراحمدی اعتقاد داشت. اما افکار عمومی ایل دشمن زیاری در مورد رابطه سیاسی با ایل بویراحمد حساس بود. بدین‌گونه گرایش سیاسی حاجی خان موجب تضعیف موقعیت او در میان ایل خود شد و اسفندیار خان جمشیدی فرزند امامقلی خان که مقر او در قلعه دختر و از معدود افراد با سواد و آگاه زمان خود بود، مورد توجه افکار عمومی ایل قرار گرفت و عملاً به عنوان کلانتر شاخه نصیرخانی برگزیده شد. البته حاجی خان نیز در قلعه پدرش در کوشک مستقر شده و با رعایت

ریاست عالیة اسفندیار خان، بر بخشی از شاخه نصیرخانی اعمال کلانتری می‌کرد. اما از سالهای ۱۳۴۰ به بعد برادر حاجی خان به نام قاید ابوالحسن جهانبخش از اقتدار بیشتری برخوردار شد و از قدرت حاجی خان کاست و عملاً به جای او نشست. با وجود این، اسفندیارخان همچنان ریاست عالیة تمام دشمن زیاری نصیرخانی را تا سال ۱۳۴۲ به عهده داشت. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ که دوره استحالة عشایر در فرآیند نوسازی وابسته پهلوی است، تعدادی از کلانتران ایلات نیز جذب نظام دیوانسالاری حکومت پهلوی شدند. در این مقطع حاج اسفندیارخان جمشیدی هم به دلیل شایستگی و آگاهی اش مدتی در مقام رئیس و نائب رئیس انجمن شهرستان کهگیلویه قرار گرفت. وی فردی علاقه‌مند به شعائر مذهبی بود و تا ۲۴ خرداد ۱۳۷۶ که بدروود حیات گفت، در بین مردم مورد احترام بود.

شاخه رستم خانی ایل دشمن زیاری تا سال ۱۳۲۴ ش، تحت کلانتری حبیب‌الله خان قرار داشت. حمله عبدالله خان بویراحمدی به منطقه دشمن زیاری، مهم‌ترین واقعه دوره کلانتری حبیب‌الله خان محسوب می‌شود. عبدالله خان که درصدد گسترش قدرت خود بود، درصدد برآمد که از تمایلات تفوق‌طلبانه حیات خان پسر مهدیقلی خان برعلیه حبیب‌الله خان استفاده کرده و او را که نسبت خویشاوندی با وی داشت جانشین حبیب‌الله خان کند. حیات خان در مقابل حبیب‌الله خان ادعای کلانتری کرد اما توفیقی به دست نیاورد. به دنبال این امر، عبدالله خان بویراحمدی در سال ۱۳۲۲ با قشونی مرکب از حدود دو هزار سواره و پیاده مسلح عازم منطقه دشمن زیاری شده و به مدت یک ماه قلعه کلات مفر حبیب‌الله خان را محاصره کرد اما موفق به تسخیر آن قلعه نشد. فتح‌الله خان شهبازی طیبی به میانجی‌گری پرداخت. حبیب‌الله خان حاضر شد به شرط اخذ تأمین به حضور عبدالله خان برسد. عبدالله خان با تقریر سوگند در پشت جلد کلام‌الله، امنیت او را تضمین کرد. حبیب‌الله خان به حضور او رسید اما وی بر خلاف سوگند عمل کرد. حبیب‌الله خان را زندانی و قلعه او را تصرف کرده و به حیات خان سپرد. سرانجام با میانجی‌گری سایر کلانتران ایلات، حبیب‌الله خان آزاد شد و حیات خان

را از قلعه کلات بیرون راند.<sup>۲</sup> عبدالله خان نیز منطقه دشمن زیاری را ترک کرد. حبیب‌الله خان در سال ۱۳۲۴ ش (۱۳۶۴ ق) درگذشت. پس از فوت او حیات خان خود را برای تصدی کلانتری آماده می‌دید. اما سوابق او در گرایش سیاسی به عبدالله خان بوبراحمدی، موجب تضعیف موقعیت او در افکار عمومی دشمن زیاری گردید و بدین سبب مقبولیت عمومی نیافت. افکار عمومی متوجه قاید نصرت درخشان فرزند قاید فرج‌الله<sup>۴</sup> که مقر او در قلعه کلات بود، گردید و او تا سال ۱۳۴۲ عملاً کلانتری شاخه رستم خانی را به عهده داشت. حیات خان نیز در قلعه راک مستقر شده و با رعایت ریاست عالی قاید نصرت، بر بخشی از شاخه رستم خانی اعمال کلانتری می‌کرد. این وضع تا سال ۱۳۴۲ ادامه داشت و از این تاریخ به بعد عملاً نظام ارباب رعیتی لغو گردید و قاید نصرت و حیات خان هم اگر چه دارای قدرت و نفوذ سیاسی در شاخه رستم خانی بوده‌اند اما رسماً مقام کلانتری نداشتند. آنان همچنین در فاصله سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ جذب دیوانسالاری حکومت نیز نشدند. قاید نصرت در سال ۱۳۵۷ درگذشت ولی حیات خان تاکنون در قید حیات است.

## ایل طیبی

طیبی سردسیر در این مقطع تاریخی همچنان در سه شاخه تحت کلانتری مصطفی خان فتحی به مرکزیت قلعه رئیسی، یوسف خان فتحی به مرکزیت قلعه جلو (جلاب) و فتح‌الله خان شهبازی به مرکزیت جاورده قرار داشت. این سه کلانتر گاهی اوقات با همدیگر سرسبز داشتند اما به مرور زمان همزیستی مسالمت‌آمیز را پیشه کردند. فتح‌الله خان در سال ۱۳۴۲ ش، درگذشت و فرزندش حمدالله شهبازی جانشین او شد. از این تاریخ تا ۱۳۵۷، مصطفی خان و یوسف خان و حمدالله خان اگرچه دارای نفوذ سیاسی سنتی در میان طوایف زیر مجموعه خود بودند اما عملاً امکان اعمال کلانتری برای آنان وجود نداشت. این افراد در دیوانسالاری حکومت

۳. مجیدی، همان، ص ۳۸۰. ۴. قاید فرج‌الله برادر حبیب‌الله خان بوده است.



نیز وارد نشدند و فرزندان آنها نیز با مشاغل دولتی و غیردولتی روزگار را گذرانیدند. طیبی گرمسیر از سال ۱۳۱۰ش، همچنان تحت کلاتری محمد حسین خان ضرغامی قرار داشت. ضرغامی با دولت مرکزی اصطکاک نداشت. او کلاتری مقتدر بود و ایلات همسایه برای او تهدیدی محسوب نمی‌شدند. فقط ایل بویراحمد سردسیر سفلی به کلاتری عبدالله خان ضرغامپور برای ایل طیبی گرمسیر تهدید به حساب می‌آمد. ضرغامی علاوه بر تدابیر محلی سعی می‌کرد از طریق سازش با مقامهای حکومتی و جلب حمایت آنها این تهدید را خنثی کند. او در مجموع توانست ایل طیبی گرمسیر را به ویژه در دورهٔ دشوار ۲۵-۱۳۲۰ که به دلیل هرج و مرج ناشی از جنگ جهانی دوم، عبدالله خان ضرغامپور هیچ مانعی در راه توسعه طلبی خود نمی‌دید، از این خطر مصون نگه دارد. ضرغامپور توانست تقریباً تمام سران ایلات کهگیلویه به استثنای محمدحسین خان ضرغامی را با خود هم رأی کند که خود او را به عنوان ایلخان و محمدعلی خان خلیلی بهمثابه عنوان ایل بیگی به رسمیت بشناسد. عبدالله خان با برادر خود خسروخان در این باره به مشورت پرداخت آنان بدین نتیجه رسیدند که به اتفاق سایر سران ایلات و تعداد زیادی از سران قبایل و افراد مسلح به منظور جلب موافقت محمد حسین خان عازم لنده شوند و ظاهراً تصمیم داشتند که اگر از طریق مسالمت آمیز بدین امر موفق نشدند از تهدید استفاده کرده و در صورت لزوم، خان طیبی را به قتل برسانند. بی بی قمر همسر عبدالله خان که از خاندان خوانین طیبی بود، از این تصمیم عبدالله خان مطلع شد و محرمانه و به وسیلهٔ قاصدی، محمدحسین خان را از موضوع آگاه کرد. عبدالله خان که از اقدام بی بی قمر اطلاع نداشت، باتوجه به هماهنگی که با سران سایر ایلات کرده بود نامه‌ای به محمدحسین خان نوشت و به او اطلاع داد که به اتفاق سایر همراهان جهت پاره‌ای مذاکرات به دیدارش خواهند آمد. خان طیبی ضمن اینکه برای پذیرایی از آنها اعلام آمادگی کرد، تدابیر امنیتی شدیدی نیز به اجرا گذاشت. بدین منظور او با بزرگان طیبی گرمسیر مشورت کرد. علاوه بر تفنگچیان لنده، حدود پانصد مرد مسلح از طوایف طیبی در لنده گرد آمدند و در قلعهٔ لنده و دیگر نقاط سوق الجیشی منطقه مستقر شدند.

در اواخر اسفند ۱۳۲۲ عبدالله خان و خسروخان به اتفاق مظفرخان آریانی کلانتر بویراحمد گرمسیر، اسکندرخان چرامی کلانتر چرام، محمدحسین خان طاهری کلانتر بویراحمد سردسیر علیا، مصطفی خان و یوسف خان و فتح الله خان کلانتران طیبی سردسیر، حبیب الله خان و حیات خان کلانتران دشمن زیاری رستم خانی از یک سو و محمدعلی خان خلیلی، علی محمد خان صفایی، تاج محمد خان تیکبخت، کریم خان، بوری خان، عباسقلی خان، ولی خان و محمودخان کلانتران شاخه های مختلف ایل بهمش از سوی دیگر، همراه با کلیه کدخدایان ایلات مذکور با بیش از هزار سوار مسلح از دو سو عازم لنده شدند.

محمدحسین خان به تفنگچیان خود که در مناطق سوق الجیشی مستقر شده بودند دستور داد هنگامی که عبدالله خان و همراهان او به نزدیکی لنده رسیدند هر کدام چند گلوله هوایی شلیک کنند. این امر اگرچه به ظاهر نوعی ابراز احترام و خوش آمدگویی به میهمانان بود اما تلویحاً اعلام آمادگی رزمی و قدرت نمایی ایل طیبی گرمسیر را نیز بدانان تفهیم می کرد. همراهان عبدالله خان هم متقابلاً گلوله های هوایی شلیک کردند اما در عین حال پیام ضمنی اقدام خان طیبی را نیز دریافتند. میهمانان وارد لنده شدند، افراد مسلح را در ساختمانها و چادرهایی که بدین منظور آماده شده بود اسکان دادند و خوانین و کدخدایان را هم به درون قلعه هدایت کردند. البته بنابه دلایل امنیتی قبل از ورود به قلعه، اسلحه آنها را تحویل گرفته و بدون اسلحه وارد قلعه می شدند. قاید اسکندر پورمحمدی (اسکندرخان بعدی) که در این تاریخ قائم مقام محمدحسین خان بود نزد میهمانان رفت و از طرف محمدحسین خان به آنان خوش آمد گفت. پس از ساعتی محمدحسین خان هم در حالی که چند نفر محافظ مسلح او را همراهی می کردند پیش میهمانان رفت و خوش آمد گفت. میهمانان مدت چهارروز و سه شب را در لنده به سر بردند. در این مدت چندین جلسه ملاقات و مذاکره میان طرفین انجام گرفت و موضوع ایلخانی عبدالله خان و ایل بیگی محمدعلی خان مطرح و به بحث گذاشته شد. قاید اسکندر پورمحمدی و معدودی از بزرگان طیبی از جمله کربلایی احمد مجیدی کرای که فردی مدبر و شایسته بود در جلسات مذاکره نیز حضور داشتند. البته در

این چند روز برخی از بزرگان طیبی که از توطئه خان بویراحمد آگاه شده بودند پیشنهاد دادند که انتقام گرفته و کلیه میهمانان را از بین ببرند. اما این اقدام خلاف جوانمردی عشایری دانسته شد و مورد تصویب قرار نگرفت. به هر حال مذاکرات به توافق نینجامید و میهمانان بدون اخذ نتیجه مطلوب منطقه طیبی را ترک کردند. اما رهبران طیبی توانستند این واقعه را که می توانست برای آنان به بحرانی تبدیل شود با درایت به نحو مسالمت آمیزی خاتمه دهند. بدین معنا که با تقاضای آنان در مورد برقراری پیوند خویشاوندی میان طرفین موافقت کردند و دختر برادر محمدحسین خان را برای خسروخان بویراحمدی عقد کردند.<sup>۵</sup>

اسناد نشان می دهند که اگرچه خان طیبی با ایلخانی خان بویراحمد و ایل بیگی خان بهمئی موافقت نکرد اما در مجموع در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۵ با آنان هماهنگیهایی داشته است. محمدحسین خان در دوم آبان ۱۳۲۵، در آستانه حرکت ارتش برای سرکوبی فرقه دمکرات پیشه‌وری در آذربایجان طی تلگرافی به قوام السلطنه نخست وزیر چنین نوشت:

... دو سال است برای تشویق و تبلیغ به خوانین و عشایر مورد اعتماد کهگیلویه هتی خود را مخارج نموده بالتبجیه کهگیلویه جبهه واحد، مواصلت بنده با آقای محمدعلی خلیلی و آقای خسرو سرپرست بویراحمد انجام، ضمن شرط و عقد، یگانه هدف را صمیمیت و فداکاری در راه میهن عزیز قرار داده دو روز است شخصاً برای ملاقات فرماندهی محترم تیپ بهبهان وارد، هر امری از طرف دولت صادر شود با متفقین فوق‌الذکر و تمام

۵. صفی‌نژاد، همان، ص ۷۱۸-۷۱۴.

۶. لازم به توضیح است که عبدالله خان ضرغامپور پس از خویشاوندی با خان طیبی و عقد دختر برادر او برای برادر خود خسروخان، درصدد برآمد تا خواهر محمدعلی خان خلیلی را به عقد خود درآورده و بدین‌گونه هر چه بیشتر به تحکیم موقعیت سیاسی خود بپردازد. اما محمدحسین خان ضرغامی کوشید تا با خواستگاری خواهر خلیلی برای خود، نه تنها مانع از اقدام خان بویراحمد بشود بلکه با گسترش روابط با ایل بهمئی، به تحکیم موقعیت خود بپردازد. مقامهای دولت که از گسترش قدرت عبدالله خان بیساک بودند، خان طیبی را در این اقدام پاری کرده و از خلیلی خواستند تا به تقاضای او پاسخ مثبت دهد. سران قبایل و متنفذان ایل بهمئی هم احساس قربت بیشتری با ایل طیبی داشتند. مجموعه این عوامل باعث شدند تا سرانجام خواهر خلیلی به عقد محمدحسین خان درآید. با توجه به اهمیت سیاسی این موضوع است که خان طیبی لازم دانست نتیجه آن را به اطلاع نخست وزیر برساند.

عشایر خود دوش به دوش نظامیهای رشید برای سرکوبی اشرار فداکاری  
نمائیم...<sup>۷</sup>

معاون نخست وزیر طی تلگرافی از ابراز احساسات میهن پرستانه او تشکر کرد. محمدحسین خان تا سال ۱۳۳۰ کلانتر بلامنازع طبیعی گرمسیر بود اما در این سال اسکندر خان پورمحمدی که از شهریور ۲۰ به بعد در امور کلانتری مشارکت داشت به تدریج بر قدرتش افزوده شد و خود را آماده تصدی مقام کلانتری دید. اختلاف نظر میان محمدحسین خان و اسکندر خان در مورد دربار و دکتر مصدق، اگرچه به درستی روشن نیست که این مورد علت اختلاف میان آن دو بود یا معلول آن، به هر حال مزید بر علت شد و سرانجام منجر به جدائی آنان گردید. از این رو در همین سال سرتیپ امجدی فرمانده تیب بهبهان به منظور تعیین قلمرو کلانتری آن دو، قراردادی مشتمل بر یازده ماده تنظیم و به تصویب طرفین رساند.<sup>۸</sup> بدین گونه اسکندر خان و طرفدارانش عازم سوق شده و آنجا را به عنوان مرکز کلانتری خود قرار داده و محمدحسین خان همچنان در لنده باقی ماند.

اختلاف میان دربار و دکتر مصدق به سراسر کشور تسری یافت و در مناطق عشایری نیز انعکاس داشت. از این رو در این مقطع تاریخی گروهی از ایلات عشایر از دربار و گروهی دیگر از دکتر مصدق حمایت می کردند. گاهی اوقات در درون یک ایل بر سر این موضوع، دو دستگی ایجاد می شد و در برخی موارد به انشعاب آن ایل می انجامید. ایل طبیعی گرمسیر در چنین شرایطی دچار انشعاب شد و اسکندر خان پورمحمدی متمایل به دکتر مصدق گردید و طی تلگرافهای متعددی حمایت خود را از او اعلام کرد. دکتر مصدق هم پاسخ او را می داد. یکی از تلگرافهای دکتر مصدق که احتمالاً در ۱۳/۵/۱۳۳۱ یعنی ۱۴ روز بعد از حادثه معروف ۳۰ تیر ۱۳۳۱ برای پورمحمدی مخابره شده است چنین است:

توسط جناب آقای اسکندر پورمحمدی

حضرات آقایان محترم وصول تلگراف گرامی موجب نهایت تشکر و امتنان

گردید امیدوارم تحت توجهات خداوند متعال از این احساسات عالی در خیر و صلاح مملکت استفاده شود. دکتر محمد مصدق.<sup>۹</sup>

البته ضرغامی هم در دوره نخست وزیری مصدق تلگرافهای حمایت آمیزی برای او مخایره کرد. اما در مجموع او جزء کلاتران هوادار دربار محسوب می شد. دو تلگراف از ضرغامی و پورمحمدی برای مصدق در بخش اسناد درج شده است. بدین گونه ایل طیبی گرمسیر از سال ۱۳۳۰ به دو شاخه منشعب گردید و تحت کلاتری ضرغامی و پورمحمدی قرار گرفت. ضرغامی از سال ۱۳۴۲ به دلیل شرایط بعد از اصلاحات ارضی قادر به اعمال کلاتری به شیوه سنتی نبود. وی سرانجام در سال ۱۳۴۳ ش، درگذشت و فرزندان او همانند سایر افراد جامعه از طریق مشاغل اداری و غیراداری روزگار را می گذرانند. پورمحمدی هم از سال ۱۳۴۲ به بعد اعمال کلاتری به شیوه سابق برایش مقدور نبود و به دلیل کهولت، جذب دوایر دولتی هم نگردید و سرانجام در سال ۱۳۵۸ درگذشت. فرزند ارشد او به نام حیدرقلی پورمحمدی که در صورت تداوم نظام ایلی جانشین پدر می شد، از سالهای ۱۳۴۲ به بعد در مسائل اجتماعی و سیاسی طیبی گرمسیر به تدریج حضور بیشتری پیدا کرد و در سالهای آخر قبل از انقلاب اسلامی نیز یکی از اعضای انجمن شهرستان کهگیلویه بود.

## ایل چرام

پس از اینکه در سال ۱۳۱۸ حسینقلی خان به قتل رسید، امان الله خان کلاتری این ایل را به دست گرفت. کلاتری او تا سال ۱۳۲۱ بلامنازع بود. اما پس از شهریور ۲۰ که عبدالله خان ضرغامپور از تهران به منطقه بازگشت، با امان الله خان سرناسازگاری را پیشه کرد زیرا امان الله خان به استقلال ایل چرام می اندیشید و این امر با اهداف توسعه طلبانه عبدالله خان مغایرت داشت. عبدالله خان بدین منظور درصدد برآمد تا اسکندر چرامی فرزند حسینقلی خان را که مادر او از ایل بویراحمد

۹. اصل این سند را آقای حیدرقلی پورمحمدی در اختیار نگارنده قرار داد.

بود، در برابر امان‌الله خان تقویت کند. سرانجام در ۱۷ آبان ۱۳۲۲ (۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۶۲) امان‌الله خان به نحو مرموزی درگذشت و اسکندرخان چرامی کلانتر بلامنازع چرام شد. در سالهای اولیهٔ کلانتری اسکندرخان، ایل چرام عملاً تحت سلطهٔ عبدالله خان قرار گرفت. اما اسکندرخان فرد مدبری بود و به تدریج با اقداماتی از قبیل خویشاوندی با عبدالله خان و خانوادهٔ منصوری بهیچانی به تحکیم موقعیت خود پرداخت. او از روابط خویشاوندی خود استفاده کرد و توانست در سال ۱۳۲۸ش، ملک چرام را (که سابقه مالکیت آن را تا اوایل دورهٔ رضاشاه در مباحث پیشین اشاره کردیم) خویشداری کند و رسماً مالک آن بشود. در سالهای ۴۲-۱۳۴۱ که قانون اصلاحات ارضی به اجرا گذاشته شد، اکثر زمینهای چرام بین رعایا تقسیم گردید. در این سال از یک سو عبدالله خان ضرغامپور از صحنهٔ سیاست منطقه حذف شد و از سوی دیگر اعمال کلانتری به صورت سنتی از بین رفت. در این شرایط اسکندرخان که همواره نسبت به حکام دولتی سیاست مسالمت‌آمیزی در پیش می‌گرفت، از سال ۱۳۴۲ نیز پس از اندکی اصطکاک و فراز و فرود در برخورد با حکام دولتی بر سر مسئلهٔ اصلاحات ارضی، خود را با شرایط جدید وفق داد و توانست به تدریج به مهم‌ترین شخصیت سیاسی منطقه تبدیل شود. او سالها در مقام رئیس انجمن شهرستان کهگیلویه، با مقامهای دولتی رابطهٔ حسنه داشت و تقریباً به طور بی‌رقیبی در عرصهٔ سیاست منطقه جلوه می‌کرد. وی همچنین در سال ۱۳۵۴ نامزد نمایندگی دورهٔ ۲۴ مجلس شورای ملی شد. اما ظاهراً دولت مرکزی با توجه به سوابق سیاسی منطقهٔ کهگیلویه و ساختار عشایری آن، ایشان را در احراز این مقام یاری نکرد و رقیب ایشان به نام ابرو الحسن عاملی را که فردی غیربومی بود به عنوان نمایندهٔ مردم این منطقه به مجلس بردند. سرانجام اسکندرخان چرامی در سال ۱۳۵۵ش، در اوج اشتهار و اقتدار درگذشت. جان محمد خان برادر اسکندرخان که تاکنون در قید حیات است، در سالهای ۵۵-۱۳۴۲ در فعالیتهای سیاسی - اجتماعی با برادر خود همکاری می‌کرد. فرزندان اسکندرخان نیز همانند سایر افراد جامعه از طریق مشاغل اداری و غیراداری روزگار را می‌گذرانند. یکی از فرزندان او به نام جهانگیر چرامی که به عنوان دبیر در استخدام آموزش و پرورش

است، در سالهای قبل از انقلاب اسلامی برای مدنی مسئولیت شهرداری چرام را نیز به عهده داشت.

### ایل بویراحمد (گرمسیر)

در بویراحمد گرمسیر، مظفرخان آریائی همچنان کلاتتری ایل را در دست داشت. برادرزاده او ضرغام آریائی فرزند نصرالله خان با او به مخالفت برخاست. در ۱۳۲۱/۱۲/۱۳ با حضور منصور خان باشتی، سردارامجد منصوری و سیداسدالله موسوی (سناتور)، قرارداد مصالحه‌ای میان آن دو منعقد شد مبنی بر اینکه ضرغام از مظفرخان اطاعت کند و مظفرخان هم ملاحظه موقعیت ضرغام را داشته باشد و تقسیم املاک آنها هم به قضاوت ریش سفیدان محلی سپرده شد.<sup>۱</sup> اما مظفرخان به این قرارداد عمل نکرد. در سال ۱۳۲۳ عبدالله خان ضرغامپور و ملک منصور خان باشتی از این زمینه اختلاف استفاده کردند و هر کدام با انگیزه سیاسی خاص خود، مجدداً ضرغام را به طغیان در برابر مظفرخان تحریک کردند. کشمکش میان آن دو شدت یافت و ضرغام موفق شد قلعه دیل را به تصرف خود در آورد. اما مظفرخان توانست با حمایت حکام دولتی و زد و بند با متنفذان کهگیلویه و بهبهان و با حضور آنان قراردادی با ضرغام آریائی منعقد کند که بر پایه آن ضرغام باید زعامت مظفرخان را بپذیرد و از قلعه دیل خارج شده و آن را به مظفرخان تحویل دهد. متقابلاً مظفرخان متعهد شد که مخارج زندگی ضرغام را تأمین کرده و منطقه لیشر را در اختیار او قرار دهد. این قرارداد در ۱۳۲۳/۱۱/۲۲ به امضای طرفین رسید و آقایان سلطانی نماینده مجلس شورای ملی، سرهنگ پارس تبار فرماندار نظامی بهبهان و کهگیلویه، سردارامجد منصوری بهبهانی، بهادر قنوازی، ملک منصور باشتی و خروخان بویراحمدی مفاد آن را گواهی و امضاء کردند. به موجب این قرارداد ضرغام قلعه دیل را ترک کرد و راهی لیشر شد اما مظفرخان همین که موقعیت خود را مستحکم کرد به سایر موارد قرارداد عمل

نکرد. در ۱۳۲۴/۹/۱۱ ضرغام طی شکوائیه‌ای به نخست وزیر وقت (ابراهیم حکیمی) اظهار داشت که مظفرخان به تعهدات خود عمل نکرده و مراجعه اینجانب به مسئولان محلی هم فایده‌ای نمی‌بخشد و هم‌اکنون آواره و سرگردان می‌باشم. ضرغام در برابر مظفرخان کاری از پیش نبرد اما عمر مظفرخان هم دیری نپایید. او که همواره متحد دولت مرکزی بود سرانجام در سال ۱۳۲۵ درگذشت و فرزندش به نام محمد آریانی جای او را گرفت. کشمکش میان ضرغام و محمد هم برای مدتها ادامه داشت و منجر به انعقاد قراردادهایی مبنی بر تقسیم بویراحمد گرمسیر بین آن دو گردید.

### ایل بابویی

پس از شهریور ۲۰ منصورخان فرزند اسدخان که در تهران به تحصیل اشتغال داشت به منطقه بازگشت و کلاتری ایل بابویی را به دست گرفت. او به زندگی در تهران علاقمند شده بود اما ضعف دولت مرکزی زمینه‌ای فراهم کرد تا وی دوباره به زندگی عشایری متمایل شود و به شیوه سنتی به ریاست ایل بابویی بپردازد. ایشان به تدریج به تحکیم موقعیت خود پرداخت. در اولین اقدام پاسگاه داشت را خلع سلاح کرد و سلاحهای آن را به غنیمت گرفت. کریم کفایی فرزند سلبعلی خان در سالهای ۲۳-۱۳۲۱ در مقابل او قدامت کرد و در این راه مظفرخان آریانی نیز او را تحریک و حمایت می‌کرد. اما پس از مدتی کشمکش و جنگ و گریز، شکست خورد. منصورخان با خوانین ممسنی پیوند خویشاوندی داشته و از حمایت آنان به ویژه حسینقلی خان رستم برخوردار بود. به هر حال او توانست همه رقبای درون ایلی خود را سرکوب کرده و یا از میان بردارد و ریاست ایل بابویی را به طور انحصاری در دست بگیرد.<sup>۱۱</sup> وی همچنین علاوه بر درآمدهای مرسوم ارباب و رعیتی، چون چاه‌نفتی در یکی از مناطق تحت تملک او حفر گردید از این راه نیز درآمد سرشاری کسب کرد و در مجموع به ثروتمندترین فرد منطقه کهگیلویه تبدیل گردید.



تا دوره بیستم مجلس شورای ملی، سلطانی بهبهانی نمایندگی مردم بهبهان و کهگیلویه را در مجلس شورا به عهده داشت. اما برای مجلس دوره بیستم در سال ۱۳۳۹، شاه وعده آزادی انتخابات را داد. در این تاریخ حوزه انتخابیه کهگیلویه از بهبهان جدا شد. مردم و سران کهگیلویه تصور کردند که برای نخستین بار می‌توانند از فرصت پیش آمده استفاده کرده و فردی بومی را به نمایندگی خود برگزینند. بدین منظور ملک منصور خان باشتی را که دارای تحصیلات نیز بود نامزد نمایندگی کردند و نامه‌های بسیاری به رئیس سازمان امنیت کهگیلویه نوشته و تقاضا کردند که آنان را در این امر یاری کند. اما فردی نظامی و غیربومی به نام حسین هاشمی حائری به عنوان رقیب او نیز نامزد نمایندگی شد. سرانجام منصور خان یا از طرف مقامهای دولتی و ادار به استعفا شد و یا اینکه در داد و ستدی سیاسی با هاشمی، موافقت کرد که از نامزدی استعفا دهد. به هر صورت با استعفای منصور خان احساسات سران کهگیلویه جریحه‌دار و از او خشمگین شدند. بدین‌گونه هاشمی به عنوان نماینده دوره بیستم به مجلس شورای ملی برده شد.

منصور خان اگرچه به دلیل موقعیت سیاسی و اقتصادی خواهان تداوم نظام ارباب رعیتی بود اما همواره سیاست سازش با حکومت مرکزی را تعقیب می‌کرد و سعی می‌کرد به گونه‌ای رفتار کند که دولت مرکزی او را در تحکیم موقعیت منطقه‌ای‌اش یاری دهد. از این رو در سال ۴۲-۱۳۴۱ اگرچه او قلباً مایل بود که سران بویراحمد علیا و سفلی در قیام خود پیروز شوند اما عملاً دولت مرکزی را حمایت می‌کرد و به عنوان مثال برای تسلیم شدن برخی از همراهان ناصر خان ظاهری به مقامهای دولتی، برای آنان وساطت می‌کرد. بدین‌گونه پس از خاتمه قیام بویراحمد، حکام دولتی ضمن تقدیر از او با تقاضای او مبنی بر اینکه املاکش مشمول اصلاحات ارضی نشود، موافقت کردند. بدین‌گونه املاک او تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ همچنان در اختیار خودش بوده و بین رعایا تقسیم نگردید.

در سال ۱۳۵۰ که حوزه انتخابیه کهگیلویه به حوزه کهگیلویه و حوزه بویراحمد تقسیم شد، منصور خان بار دیگر از طرف حزب مردم در حوزه کهگیلویه نامزد نمایندگی دوره ۲۳ مجلس شورای ملی شد. فردی غیربومی به نام حبیب‌الله نصر از

طرف حزب ایران نوین به عنوان رقیب او ثبت نام کرد. نصر به مجلس برده شد و منصور خان از ورود به مجلس محروم ماند. منصور خان تا سال ۱۳۵۷ از قدر و ثروت و شهرت برخوردار بود و با مقامهای دولتی روابط حسنه داشت. سران دو ایل بابویی و بویراحمد گرمسیر به علت موقعیت جغرافیایی ایلاتشان و نزدیکی با منابع نفت خیز، به ویژه از هنگام تأسیس شرکت نفت ایران و انگلیس، همواره روابط خوبی با مقامهای این شرکت و مقامهای دولتی و همچنین متنفذان انگلیس‌گرای بهبهان داشته‌اند و این مجموعه، در برخی موارد برای مقابله با سایر ایلات کهگیلویه، مواضع هماهنگی اتخاذ می‌کردند.

منصور خان باشتی سرانجام در سال ۱۳۵۸ پس از محاکمه در دادگاه انقلاب اسلامی به اعدام محکوم شد.

### ایل بهمشی

ایل بهمشی بیشتر از دیگر ایلات کهگیلویه دچار انشعاب گردید. در دوره مورد بحث، هر کدام از سه شاخه سردسیر، گرمسیر و علاءالدینی ایل بهمشی خود به دو یا سه شاخه منشعب شده و تحت ریاست کلانتران جزء قرار گرفتند. البته میزان نفوذ و اهمیت سیاسی و اجتماعی آنان یکسان نبود.

در بهمشی سردسیر پس از درگذشت امام‌قلی خان در فروردین سال ۱۳۲۱، فرزندش تاج محمدخان نیکبخت جانشین او شد. وی تا سال ۱۳۴۲ همچنان کلانتری می‌نمود. از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷ او اگرچه به دلیل تغییرات پس از اصلاحات ارضی به شیوه سنتی کلانتری نمی‌کرد، اما تا فروردین سال ۱۳۵۸ که درگذشت همچنان در ایل خود دارای نفوذ سیاسی بود. فرزندان او همانند سایر افراد به مشاغل آزاد پرداخته و یا به استخدام ادارات دولتی درآمدند. از جمله آنان می‌توان آقایان علی محمد نیکبخت و محمدناصر نیکبخت را نام برد.

در قسمت بهمشی سردسیر، از سال ۱۳۲۰ به بعد، عباسقلی خان و ولی خان بر بخشهایی از این ایل ریاست می‌کردند.

قسمت علاءالدینی ایل بهمشی هم تحت ریاست چندین نفر قرار گرفت که

مهم‌ترین آنها بوری خان و محمودخان و کریم خان بوده‌اند.

بهمنی گرمسیر در فاصله سالهای ۱۳۲۰-۱۳۱۳ که محمدعلی خان خلیلی به عنوان تبعید در تهران به سر می‌برد، تحت کلاتوری برادرش غلامحسین خان قرار داشت. اما محمدعلی خان در ۱۷ اسفند ۱۳۲۰ همراه با دیگر کلاتران بویراحمد و ممسنی بدون اجازه مقامهای دولتی از تهران عازم کهگیلویه شدند. این کلاتران در ۱۲/۱/۱۳۲۱ از شهرضا تلگرافی برای مجلس شورای ملی مخابره کرده و تصویر آن را برای نخست‌وزیر، وزیر کشور، وزیر جنگ و برخی مطبوعات نیز ارسال داشتند. آنان در این تلگراف از فجایع دوره سلطنت رضاشاه و مشفاتی که در دوران تبعید متحمل شده بودند و همچنین از بی‌توجهی مقامهای دولت جدید به تقاضاهایشان و سختی معیشت‌شان سخن گفته و اظهار داشتند که در چنین وضعیتی قادر به ادامه زندگی در تهران نبوده و ناگزیر شدیم تهران را ترک کرده و عازم منطقه خود بشویم. تصویر این تلگراف به پیوست می‌آید. اما احتمالاً محمدعلی خان علاوه بر تلگراف مشترک مذکور، خود تلگراف دیگری با همان مضامین برای وزیر کشور مخابره کرد. وزیر کشور در ۲۵/۱/۱۳۲۱ پاسخی بدین شرح برای او ارسال داشت.

محمد علی بهمنه [بهمنی]

به طوری که حضوراً به شما دستور داده شده بود می‌بایستی با گرفتن حکم لازم خود را به فرمانداری بهبهان معرفی و برای سرپرستی طایفه بهمنی عزیمت می‌کردید. اینک هم بلادرنگ به موجب همین تلگراف فوراً به بهبهان رفته فرماندار را ملاقات و دستوراتی که راجع به انتظامات بهمنی به شما می‌دهد اجرا نمائید. اطمینان داشته باشید همان نظریه سابق را که دولت درباره شما داشته باز هم خواهد داشت. دولت همیشه احتیاج به خدمتگزاران حقیقی داشته و شما هم جزو خدمتگزاران دولت هستید از طرف وزیر کشور - جهانبانی.<sup>۱۲</sup>

وزارت کشور یک روز قبل از آن، طی تلگرافی فرماندار بهبهان و کهگیلویه (سرهنگ سهراب‌زاده) را از تلگراف محمدعلی خان مطلع ساخته و به آن

فرمانداری دستور می دهد که به وی مساعدت کنند.<sup>۱۳</sup>

محمد علی خان وارد منطقه شد و با ورود او عملاً کلاتتری ایل از غلامحسین خان به ایشان محول شد. حدود یک سال و اندی بدین گونه گذشت تا اینکه در ۱۶ تیر ۱۳۲۲ غلامحسین خان در قلعه لکک به صورت مرموزی درگذشت. اذهان عمومی محمد علی خان و علی محمد خان صفایی را متهم به قتل او می دانستند. محمد علی خان کلاتتری متنفذ و مقتدر شد. اگرچه علی محمد خان صفایی بر بخشی از بهمنی گرمسیر (زیرکوه) اعمال کلاتتری می کرد، اما در مجموع محمد علی خان از نظر سیاسی موقعیت در خور توجهی داشت. محمود باور درباره او می نویسد:

... وی در میان کلاتران بهمنی دارای نفوذ کلام و اقتدار است و می توان گفت اغلب خوانین از او پیروی و شنوایی دارند.<sup>۱۴</sup>

سلطانی نماینده بهبهان و کهگیلویه در مجلس شورای ملی در نامه مورخ ۲۵/۳/۱۱ خود به قوام السلطنه نخست وزیر، ضمن اینکه به وی اطلاع می دهد که به بهانه عروسی فرزند محمد علی خان به او تلگراف کرده و از ایشان خواسته است که همبستگی خود با نخست وزیر را مخابره کند، وی را از نظر سیاسی از خوانین مؤثر جنوب معرفی و ارزیابی می کند. محمد علی خان نیز در اوایل خرداد ۱۳۲۵ به وسیله سلطانی تلگرافی به شماره ۲۶-۲۴۷۴ مبنی بر عرض تبریک و اعلام حمایت برای قوام السلطنه ارسال داشت.

پس از آنکه پارس تبار فرماندار کهگیلویه و بهبهان در تیرماه ۱۳۲۵ از این سمت برکنار شد، خلیلی در ۱۳۲۵/۵/۱۰ طی تلگرافی به قوام السلطنه نخست وزیر، سرهنگ پارس تبار را فردی مدیر و شایسته دانسته و تقاضا می کند که ایشان را مورد تقدیر قرار دهند. محمد علی خان در قضیه معروف به «نهضت مقاومت جنوب» که خوانین قشقای آن را رهبری می کردند شرکت نکرد و در مقابل، در آستانه حرکت ارتش برای سرکوبی پیشه‌وری در آذربایجان، آمادگی خود و ایل بهمنی را برای

دفاع از تمامیت ارضی کشور اعلام داشت. او با توجه به تغییرات تدریجی جامعه، مبارزه ایلات با دولت را به شیوه سنتی، کارا نمی دانست. بدین سبب در اقدامات ایل بویراحمد در منطقه و در برابر دولت، مشارکت نمی کرد. وی همچنین در برابر مسائل سیاسی کشور محتاطانه عمل می کرد، از این رو در سالهای ۱۳۳۰-۳۲ در گروه طرفداران دربار قرار گرفت. ایشان تا سال ۱۳۴۲ به شیوه سنتی و با اقتدار اعمال کلانتری می کرد. از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷ اگرچه خلیلی به دلیل تغییرات اجتماعی و سیاسی کشور در این مقطع، زمینه ای برای اعمال کلانتری به صورت سابق نداشت، اما همچنان در ایل بهمنی دارای نفوذ و اقتدار بود و مورد توجه و حساسیت مقامهای دولتی نیز قرار داشت.

ایشان بیش از سایر کلانتران کهگیلویه به باورهای مذهبی علاقه مندی نشان می داد. معمولاً در شبهای جمعه دعای کمیل را از حفظ و با حالت خشوع می خواند. محمدعلی خان سرانجام در هشتم اردیبهشت ۱۳۷۰ درگذشت. فرزندان او (ناصر و محمدحسین خلیلی) از سالهای ۱۳۴۲ به بعد از طریق مشاغل آزاد روزگار را می گذرانند.

### ایل بویر احمد (سردسیر)

پس از جنگ تنگ تمارادی که شکرالله خان و سرتیپ خان به تهران اعزام شدند، خانواده و فرزندان آنان نیز به تهران منتقل شدند. خوانین مذکور در سال ۱۳۱۳ اعدام شدند ولی رضاشاه مصمم بود که برای همیشه از بازگشت خانواده و فرزندان آنان به زادگاه خود جلوگیری کند. بدین منظور مقرر داشته بود که در برابر املاک مسلم و بلامعارض آنان در منطقه بویراحمد، در آذربایجان شرقی به آنان زمین داده و در آنجا ساکن شوند. این امر پس از فراز و نشیب بسیار در آستانه تحقق بود که شهریور ۲۰ به وقوع پیوست. کشور به اشغال متفقین درآمد و دولت جدید تسلطی بر امور نداشت. سران عشایری که در فاصله سالهای ۱۳۲۰-۱۳۱۰ در تهران به حالت تبعید به سر می بردند فرصت را برای بازگشت به زادگاه خود مناسب دیدند. عبدالله خان فرزند شکرالله خان و محمدحسین خان فرزند

سرتیپ خان که در این مدت روزگار را به عسرت گذرانده بودند از این جمله‌اند.<sup>۱۵</sup> ستاد ارتش طی نامه ۱۴۹۹۳/۴۶۳۴۱ به شهرداری دستور داد که به استناد گزارش فرماندار نظامی بهبهان، عبدالله ضرغامپور و سایرین قصد فرار دارند، باید توقیف شوند. پس از آن طی نامه ۱۷۳۲۳/۵۳۶۵۹ دستور می‌دهد که وی از زندان آزاد شود. بدین‌گونه ضرغامپور در ۲۰/۸/۲۱ از زندان آزاد و تحت نظر قرار گرفت.<sup>۱۶</sup> سرانجام عبدالله خان، محمدحسین خان، محمدعلی خان خلیلی و حسینقلی خان رستم با همکاری ابوالقاسم خان بختیاری موفق می‌شوند در ۱۷ اسفند همین سال بدون اطلاع و اجازه دولت مرکزی از تهران عازم منطقه شوند.<sup>۱۷</sup> آنان در ۱۳۲۱/۱/۱۲ از شهرضا تلگرافی برای مجلس شورای ملی و سایر مقامهای دولت مخابره کرده و در آن علل خروج خود را ذکر کردند. تصویر این تلگراف به پیوست می‌آید. ستمهایی که از طرف رضاشاه و حکام آن بر توده‌های عشایر اعمال شد و اجرای غیرواقع‌بینانه برنامه‌نوسازی وابسته و هویت ستیز او موجب شد که بعد از شهریور ۲۰ افکار عمومی عشایر متوجه ساختار سنتی زندگی خود شده و از خوانین استقبال کنند. بدین‌گونه عبدالله خان و محمدحسین خان به میان ایل بویراحمد

۱۵. درباره حوادث مربوط به زندگی بازماندگان کلاشتران بویراحمدی در تهران در سالهای ۲۰-۱۳۱۰، نحوه نظارت و کنترل بر آنان به وسیله مقامهای دولتی، نحوه معیشت آنها و مسائلی از این قبیل، اسناد فراوانی در سازمان اسناد ملی ایران وجود دارد. این اسناد می‌توانند در تکنوگاریهای تاریخی منطقه کهگیلویه و بویراحمد مفید واقع شوند. برای آگاهی بیشتر به عنوان نمونه رک: سازمان اسناد ملی ایران، پرونده‌های شماره ۱۵۶-۲۰۰۲۰۰۲۹۳ — ۱۰۲۳۰۰۰۶ — ۲۹۳ — ۲۹۳ — ۰۰۰۳۰۲۲۲ — ۳۱۰ — ۰۰۰۳۰۲۷۱ — ۳۱۰.

۱۶. سازمان اسناد ملی ایران، پوشه شماره ۱۰۲۳۰۰۰۶ — ۲۹۳، سند شماره ۶۲۳.

۱۷. خسروخان بویراحمدی برادر عبدالله خان نیز که در تهران به حالت تبعید به سر می‌برد موفق شد در این مدت در مدارس این شهر به کسب دانش بپردازد. مقارن شهریور ۱۳۲۰ وی در تشکیلاتی زیرزمینی (مخفی) که در تهران و برای مبارزه با بیگانگان ایجاد شده بود شرکت کرد او به نوعی به ناصر نجمی یکی از اعضای آن تشکیلات پیشنهاد کرد که اولاً هر چه زودتر وسایل بازگشت وی به درون ایل بویراحمد را فراهم نماید تا به سازماندهی ایل بویراحمد برای مقابله با بیگانگان (مستغنی) بپردازد و ثانیاً در جهت ائتلاف میان ایل بویراحمد و قشایی برای نیل به هدف مذکور تلاش کند. نجمی می‌نویسد: «بالاخره خسروخان و ظاهری را که شوق زایدالوصفی برای رفتن به میان ایل خود داشتند راه انداختیم و وسایل مسافرتشان را فراهم کردیم و قرار بر این شد که یک رابط میان ما و ایل ارباباطمی برقرار نمایند. رک: ناصر نجمی، با مصدق و دکتر فاطمی، تهران، معاصر، ۱۳۶۸، ص ۷-۶».

بازگشته و زمام دو بخش سفلی و علیای ایل مذکور را به دست گرفتند. عشق به ریاست و قدرت و توسعه طلبی در سرشت انسان وجود دارد، این غریزه که در عبدالله خان بیش از سایر کلاتران کهگیلویه وجود داشت با خشم از دولت نسبت به اعدام پدر و تبعید و خفقان چند ساله خود همراه گردید و موجب شد که وی به رغم اعلام اطاعت ظاهری از دولت مرکزی، همچنان به تحکیم و گسترش قدرت خود و سلطه بر سایر ایلات پردازد.

وی در اواخر خرداد ۲۱ یعنی در حدود دو ماه پس از ورود به منطقه، توانست با قشونی مرکب از ششصد مرد مسلح عشایری جهت مذاکره با مقامهای دولتی عازم تنگ تکاب شود. سرهنگ البرز رئیس شهربانی خوزستان به اتفاق سرهنگ اسماعیل سهرابزاده فرماندار نظامی کهگیلویه و بهبهان، آقای بهادر قنواتی و جمعی از سران بهبهان برای ملاقات با عبدالله خان به تنگ تکاب رفتند. پس از انجام مذاکرات، عبدالله خان عازم خیرآباد شد. در ۴ خرداد در این منطقه آقای هرمز احمدی بختیاری از طرف استاندار خوزستان با عبدالله خان ملاقات و مذاکره کرد. در این ملاقات آقایان مظفرخان آریانی و بهادر قنواتی و همچنین خانم بی بی مادر منصور خان باشتی نیز حضور داشتند. مهم ترین مسائل مورد مذاکره ضرغامپور با مقامهای دولتی را محمود باور اینگونه ذکر کرده است:

۱. آزادی و اطمینان جانی او [عبدالله خان] از طرف رئیس دولت تأمین گردد.
۲. استرداد املاک و دارایی او که در مدت حیات چندین ساله اش از طرف دولت و سایر متنفذین محلی ضبط گشته است.
۳. استخلاص و آزادی سران بویراحمد مخصوصاً آقا عبدالله [فرزند آقا باقر باباکانی].
۴. استرداد یکصد و پنجاه هزار ریال که اداره دارایی اضافه بر مالیات رسمی از او گرفته.
۵. تعیین و برقراری او به سمت ایلخانی کلیه کوه گیلویه، در این صورت انتظامات و امنیت تمامی نواحی کوه گیلویه را به عهده خواهد گرفت.<sup>۱۸</sup>

عبدالله خان سپس عازم قریه علمدار در دوازده میلی شمال شرقی بهبهان شد. در این منطقه سرهنگ مهاجر فرمانده هنگ ژاندارمری خوزستان در ۷ خرداد با او ملاقات کرد و بنا به روایت محمود باور به شدت مرعوب قدرت عبدالله خان شد. عبدالله خان سپس عازم منطقه آرو شد و در اینجا در راستای گسترش قدرت خود پیمان اتحادی با مظفرخان آریانی کلانتر بویراحمد گرمسیر منعقد کرد و بر اساس آن دختر مظفرخان را به عقد برادر کوچکتر خود خسروخان درآورد.<sup>۱۹</sup>

در همین ایام خسروخان قشقایی و اغلب خوانین ممسنی، دره سوری، کشکولی و احتمالاً تعدادی از خوانین بختیاری در منطقه چم اسپید، گرد هم آمدند. عبدالله خان نیز به اتفاق اغلب کدخدایان بویراحمد و مظفرخان آریانی و کریم کفایی باشتی از طریق دیل و دوگنبدان به آنان پیوست. این گردهمایی به انعقاد پیمان اتحادی میان ایلات کهگیلویه، ممسنی، قشقایی و بختیاری انجامید که ۲۰ نفر از سران حاضر در جلسه آن را امضاء کردند و به پیمان چم اسپید معروف گردید. متن این پیمان از ذهنیت مشترک عشایر در مقابل دولت پهلوی و از واکنش آنان به سیاستهای عشایری رضاشاه و خفقان ۲۰ ساله حکومت او حکایت دارد و روشن می‌کند که عشایر در این مقطع تاریخی دولت مرکزی را به عنوان تهدیدی مخرب تلقی می‌کردند. متن این پیمان چنین است:

... چون با تأییدات خداوند قادر یکتا و توجهات ولی عصر اینجانبان امضاءکنندگان زیر به موجب اتحاد نامه علیحده متحد گردیدیم که هرگونه پیش‌آمدی که برای هر یک از متعاهدین مشتمل بر ایلات قشقایی، بختیاری، کوه‌گیلویه، ممسنی و ضیره واقع شود عموماً با تمام قوا تا آخرین دقیقه امکان از هرگونه مساعدت کوتاهی نکیم.

نظر به اینکه خرابی و اضمحلال هر یک از متعاهدین خرابی و اضمحلال سایرین را هم مشتمل است، این نکته را عموماً به طور دقت و به قید قسم به شرافت باید منظور نظر و مورد توجه قرار داده و کاملاً مراقب بوده که هرگاه خدای نخواستہ از طرف دولت حمله مهم و خطرناکی به هر یک از متعاهدین واقع شود به اسرع وقت کمکهای لازمه را از حیث اعزام قشون و تجهیزات و



مهمات و خوار و بار نموده و به هیچ وجه کوتاهی و مسامحه ننمایم و اگر کسی در این مورد اعضاء نماید مردود و بی شرافت است و ضمناً عموم متعاهدین متعهد می شویم که در صورت وقوع صلح باید با صلاح و با مشورت و صرفه عموم مبادرت نمود. صلح انفرادی را خیانت به هیئت اجتماع دانسته و ننگین می شماریم.<sup>۲۰</sup>

### جنگ حنا

در همین سال گروهی از طایفه گودسرای بویراحمد به منطقه «حنا» در بختیاری هجوم برده و اموال قشقایهای ساکن در آن منطقه را به غارت می برند. برخی از سران قشقای نزد عبدالله خان پیغام فرستاده و تقاضای استرداد اموال مزبور را کردند. عبدالله خان باتوجه به پیمان چم اسپید تقاضای آنان را پذیرفت. هنگامی که قشقایها برای بازپس گرفتن اموال خود به منطقه بویراحمد آمدند، تعدادی ژاندارم جمعی گروهان حنا همراه آنان آمدند (یا همراه خود آوردند). با توجه به حساسیتی که عشایر نسبت به حضور نظامیان در منطقه خود داشتند به ویژه در فضای بعد از شهریور ۲۰ و در شرایط ضعف دولت مرکزی، عبدالله خان از این امر برآشفست. ژاندارمهای مزبور را خلع سلاح کرده و متعاقب آن تصمیم گرفت که گروهان ژاندارم حنا را سرکوب کند. او به گروهان مذکور حمله و آن را خلع سلاح کرده و حدود سیصد قبضه اسلحه به غنیمت گرفت. وی که بدین گونه از نظر تسلیحات تقویت شده بود در بازگشت از حنا به منطقه بویراحمد علیا هجوم برد. به درستی روشن نیست که این حمله ناشی از غرور و روحیه توسعه طلبی عبدالله خان بوده و یا دلایل دیگری داشته است اما به هر حال او پس از یک زد و خورد چند روزه و کشته شدن چند نفر از طرفین به منطقه بویراحمد سفلی بازگشت.<sup>۲۱</sup>

### جنگ سمیرم

در نیمه دوم سال ۱۳۲۱، سران بویراحمد سفلی و علیا به دلیل نزاع فوق،

میانه خوبی با همدیگر نداشتند. در بهار سال ۱۳۲۲ فریدون خان کشکولی واسطه شد و محمدحسین خان را به منزل عبدالله خان برد و بدین گونه سران بویراحمد علیا و سفلی با هم آشتی کردند. در همین ایام ناصرخان و خسروخان فرزندان صولت‌الدوله قشقایی هم مانند سایر سران عشایری بعد از شهریور ۲۰ از تهران به منطقه خود (فارس) بازگشته بودند درصدد تحکیم قدرت خود و تجدید وضع سابق و بازپس‌گیری املاک خود شده بودند. آنان املاک حوالی سمیرم را متعلق به خود می‌دانستند. در دوره رضاشاه قرار بود در برابر املاک مذکور در جایی دیگر از کشور به آنان زمین داده شود. با وقوع حوادث شهریور ۲۰ این امر تحقق نیافت و در سال ۱۳۲۲ ناصرخان و خسروخان قشقایی درصدد برآمدند که املاک سمیرم را تصرف کنند. ظاهراً آنان احساس کردند که به تنهایی در مقابل قوای دولتی قادر به این کار نیستند زیرا این امر مستلزم خلع سلاح پادگان نظامی سمیرم بود. از این رو آنان از بویراحمد استمداد طلبیدند و بویراحمدیها هم پاسخ مثبت به آنان دادند. البته نگارنده قضاوت ارزشی و اخلاقی در مورد جنگ سمیرم و تحسین یا تقبیح ایلات شرکت‌کننده در آن را خارج از رسالت علمی این کتاب می‌داند اما در برابر طرح این موضوع که ایل بویراحمد به طور ناسنجیده و ساده‌لوحانه فریب ایل قشقایی را خورده و آلت دست آن ایل واقع شد، درک درست انگیزه واقعی شرکت ایل بویراحمد در جنگ سمیرم را ضروری و حائز اهمیت می‌داند. بدین منظور باید گفت که ایل بویراحمد بزرگ‌ترین ایل منطقه بوده و باتوجه به سوابق سیاسی این ایل، هر آن احتمال برخورد و رویارویی آن با دولت مرکزی وجود داشت. بدین گونه بویراحمدی‌ها تقویت بنیه نظامی ایل خود را امری حیاتی می‌دانستند. زیرا این امر از یک سو به تحکیم موقعیت آنان در منطقه و حفظ برتری‌شان بر سایر ایلات منطقه کمک می‌کرد و از سوی دیگر قدرت رزمی آن ایل را در برابر دولت مرکزی افزایش می‌داد. بدین سبب بود که سران بویراحمد علاوه بر پابندی اخلاقی به مفاد پیمان اتحاد چم‌اسپید، شرکت در جنگ سمیرم را به منظور خلع سلاح پادگان سمیرم و دست‌یابی به اسلحه و مهمات، در راستای منافع ایلی خود تشخیص داده و به تناضای سران قشقایی پاسخ مثبت دادند.

بدین ترتیب در اوایل تیر ۱۳۲۲ قشون بویراحمد علیا و سفلی از طریق گردنه میمند، گردنه بیژن و چال کلاغ راهی منطقه حنا شده تا از آنجا به اتفاق قشون قشقایی عازم سمیرم بشوند. علاوه بر کلانتران، کلیه کدخدایان و متنفذان ایل بویراحمد به استثنای کی علی خان، کی ولی خان و آقا بیژن منصوری کدخدای طایفه آقائی که احتمالاً در این تاریخ با عبدالله خان میانه خوبی نداشتند، در قشون حضور داشتند. در این تاریخ فرماندهی پادگان سمیرم به عهده سرهنگ حسنعلی شقاقی بود. او که از اردیبهشت همین سال بدین سمت منصوب شده و عازم منطقه مأموریت خود شده بود، در نخستین روزهای استقرار در پادگان سمیرم، متوجه نفرت مردم منطقه از نیروهای نظامی شده و پس از بررسی اوضاع گزارش می دهد که ساکنین محل به طور کلی علیه ستون نظامی و له ایلات اغلب اقدام به اعمالی نموده و دیده می شود که چشمه های آب مشروب را کور می نمایند،<sup>۲۲</sup> قوای دولتی که بدین گونه از پشتوانه مردمی بی بهره بودند، تقاضای آنان از لشکر اصفهان در مورد اعزام قوای کمکی هم به موقع پاسخ داده نشد. در چنین شرایطی بود که حمله نیروهای بویراحمدی و قشقایی به پادگان آغاز شد. از روز هشتم تیر نبرد آغاز شد و سرانجام در روز یازدهم تیر با سقوط پادگان و قتل سرهنگ شقاقی و تعداد دیگری از فرماندهان آن پایان یافت. در این جنگ حدود یک صد نفر از قوای دولتی، ۵۰ نفر از مردم سمیرم و ۴۰ نفر از قشقایی و بویراحمد به قتل رسیدند.<sup>۲۳</sup> تمام اسلحه و مهمات پادگان به غنیمت گرفته شد و بخش اعظم آن نصیب بویراحمد گردید. بدین گونه می توان گفت که بویراحمد در این جنگ به هدف خود (صرف نظر از مشروع یا نامشروع بودن آن) که دست یابی به سلاح و تقویت بنیه رزمی بود، نایل شد.

### پس از سمیرم

در بازگشت از جنگ سمیرم، قدرت نظامی ایل بویراحمد سردسیر به میزان

۲۲. سید مهدی، فرخ. خاطرات سیاسی فرخ. به اهتمام و تحریر پرویز لوشانی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.

۲۳. کیانود، همان، ص ۱۲۷.

قابل توجهی افزایش یافته بود محمدحسین خان طاهری کلانتر بخش علیا پس از بازگشت از جنگ مذکور به منطقه تل خسرو و سررود مفر کلانتری خود بازگشت. وی شرایط را برای خلع سلاح پادگان اردکان مناسب دید و در تاریخ ۱۶ مرداد ۱۳۲۲ یعنی حدود یک ماه پس از جنگ سمیرم به اتفاق پسرعمویش ناصرخان طاهری (فرزند غلامحسین خان) و علی و ولی ایزدپناه (دو برادر معروف) و حدود سیصد نفر از سایر کدخدایان و افراد مسلح بویراحمد علیا عازم اردکان گردیدند. آنها پس از خلع سلاح پادگان، سرکوبی و غارت شهر اردکان را نیز در دستور کار خود قرار دادند.<sup>۲۴</sup> سران بویراحمد علیا پس از بازگشت از اردکان، روند امور سیاسی ایل خود را به طور عادی ادامه داده و از تعدی به قلمرو دیگر ایلات همجوار اجتناب کردند. اما عبدالله خان ضرغامپور کلانتر بخش سفلی تقویت بنیه نظامی ناشی از جنگ سمیرم را دستمایه تحکیم قدرت سیاسی و گسترش سلطه خود بر سایر ایلات منطقه و تلاش در جهت کسب مقام ایلخانی سراسر کهگیلویه قرار داد. او فکر می‌کرد با کسب این مقام، همانند خوانسین قشقایی و بختیاری می‌تواند امتیازات سیاسی بیشتری از دولت بگیرد و صاحب کرسی نمایندگی مجلس و مقامهایی از این قبیل نیز بشود. از این رو نیمه دوم سال ۱۳۲۲ مشحون از تلاشهای او برای مطیع ساختن و یا حداقل هماهنگ کردن دیگر ایلات کهگیلویه است. در این راستا است که او در اوایل پاییز همین سال به منظور برکناری حبیب‌الله خان و به قدرت رساندن حیات خان که نسبت خویشاوندی با وی داشت، به ایل دشمن زیاری قشون کشی کرد. او موفق به سرنگونی حبیب‌الله خان نشد اما به شرط هماهنگی با بویراحمد، حاضر به ابقای وی در مقام کلانتری دشمن زیاری گردید. در اواسط همین پاییز، عبدالله خان موفق به سرنگونی امان‌الله خان کلانتر ایل چرام و به قدرت رساندن اسکندرخان چرامی به جای وی شد. در زمستان همین سال عبدالله خان با محمدعلی خان خلیلی کلانتر ایل بهمشی گرمسیر به مذاکره پرداخته و با او به توافق رسید که مشترکاً برای ایلخانی عبدالله خان و ایل بیگی محمدعلی خان تلاش کنند. به دنبال این توافق و در ادامه

این تلاشها و به دلیل اینکه برخورداردی مشابه ایل‌های دشمن زیاری و جرام با ایل طیبی گرمسیر و کلانتر آن محمدحسین خان ضرغامی مقدور نبود، آنان تصمیم گرفتند به اتفاق کلیه سران ایلات متحد و کدخدایان زیرمجموعه خود در اسفندماه همین سال عازم لنده مقر کلانتری طیبی گرمسیر شده و با او در این مورد به مذاکره پردازند. آنان موفق نشدند که موافقت خان طیبی را در مورد ایلخانی عبدالله خان و ایل بیگی محمدعلی خان کسب کنند اما توانستند با ایجاد پیوندهای خویشاوندی، رابطه دوستانه‌ای با او برقرار کنند.

### مأموران آلمانی

در نیمه دوم سال ۱۳۲۲، علاوه بر پیشرفته‌ها و توسعه طلبیهای مذکور، مسئله دیگری بر اهمیت سیاسی عبدالله خان افزوده و توجه مقامهای دولتی را بیش از پیش متوجه وی ساخت. مسئله این بود که چهار مأمور دولت آلمان حدود ۴ ماه (از مهر تا دی ۱۳۲۲) در اختیار عبدالله خان قرار داشتند. در جریان جنگ جهانی دوم، سران ایل قشقایی (ناصرخان و خسروخان) با هر دو طرف جنگ اظهار دوستی می‌کردند. بدین ترتیب تعدادی از مأموران جاسوسی آلمان به منظور کسب اطلاعات از مناطق جنوبی ایران وارد ایل قشقایی شده و با کمک خوانین قشقایی مأموریت خود را انجام می‌دادند. مقامهای انگلیسی از این امر مطلع شده و خوانین قشقایی را برای تحویل دادن مأموران آلمانی تحت فشار قرار دادند. چون محمدحسین و ملک منصور برادران خوانین قشقایی در این ایام در آلمان می‌زیستند، تحویل دادن مأموران آلمانی به قوای انگلیسی برای سران قشقایی علاوه بر اینکه ناجوانمردی محسوب می‌شد، جان برادران آنها را در آلمان به خطر می‌انداخت. خوانین قشقایی برای رهایی از این بن‌بست به این فکر افتادند که با توجه به اینکه منطقه بویراحمد هم از نظر سوق‌الجیشی و هم از نظر اقتدار آن ایل، برای دولت ایران و طرفین جنگ جهانی (متفقین و متحدین) تسخیرناپذیر است، بهتر آن است که مأموران آلمانی را در اختیار سران بویراحمد قرار داده و به آن منطقه منتقل کنند. از این رو ناصرخان قشقایی از عبدالله خان ضرغامپور دعوت کرد که

برای تبادل نظر در امری مهم با هم دیداری داشته باشند. در اواخر شهریور عبدالله خان به اتفاق کی هادی پناهی (از کدخدایان معروف بویراحمد) عازم منزل ناصرخان شد. ناصرخان مأموران آلمانی را از این موضوع مطلع ساخت و به آنان گفت:

فکر می‌کنم در مورد شما راه‌حل خوبی پیدا کرده باشم. امشب عبدالله خان و شیخ پناهی [کی هادی پناهی] از ایل بویراحمد نیز پیش ما هستند. آنها را می‌شناسید. پناهی عامل حمله به سمیرم بود. نزد بویراحمدیها کاملاً در امان خواهید بود. منطقه آنها غیرقابل نفوذ است و اهالی چنان خشن و جنگجو هستند که حتی ارتش رضا شاه هم از کنار منطقه آنها رد شد. فکر نمی‌کنم تاکنون پای هیچ اروپایی به آنجا رسیده باشد.<sup>۲۵</sup>

در نتیجه مذاکرات میان عبدالله خان و ناصرخان، موافقت شد که مأموران آلمانی در اختیار عبدالله خان قرار گرفته و هرگاه ناصرخان تقاضا کرد مجدداً بازگردانده شوند. بدین‌گونه در اواخر شهریور شولتسه هولتوس، کورمیس، پیوونکا و هاربرس به منطقه بویراحمد منتقل شده و در محل تقارن خانه اسکان داده شدند. انگلیسیها از این امر نیز مطلع شده و درصدد برآمدند چه به طور مستقیم و چه از طریق مقامهای دولت ایران با عبدالله خان مذاکره کرده و مأموران آلمانی را از او تحویل بگیرند. مستر چیکاک مأمور انگلیسی برای دستگیری مأموران آلمانی به خسروخان برادر عبدالله خان متوسل شد ولی خسروخان به طور جدی پی‌گیر این امر نبود و قادر به انجام آن نیز نبود، نمایندگان متفقین عبدالله خان را برای استرداد آلمانیها تحت فشار گذاشتند و حتی پیشنهاد تقدیم پول و اسلحه به وی کردند.<sup>۲۶</sup> از آنجا که کشور در اشغال متفقین بود، مقامهای دولت ایران ناگزیر از هماهنگی با آنها بودند و بدین ترتیب مقامهای دولتی هم در این مورد به عبدالله خان فشار می‌آوردند. همکاران محلی دولت انگلیس از قبیل سیداسدالله موسوی رئیس التجار بهبهان نیز در این زمینه فعال بودند. اما با این همه عبدالله خان تسلیم

۲۵. شولتسه هولتوس. سپیده دم در ایران. ترجمه مهرداد اهری. تهران، نشر نو، ۱۳۶۶، ص ۲۷۲.

۲۶. برگرفته از مصاحبه ملا باولفتح رضوانی باشتی.

فشارهای آنان نشد و آلمانیها را تحویل نداد.

در همین ایام برادران ناصرخان قشقایی توانستند بدون اطلاع دولت آلمان از آن کشور خارج شده و راهی ایران بشوند. اما آنان در ترکیه به دست قوای انگلیسی افتاده و به قاهره اعزام شدند در این شرایط ناصرخان قشقایی ناگزیر شد که مأموران آلمانی را از عبدالله خان بخواهد تا بدین وسیله بتواند داد و ستد لازم را با انگلیسیها انجام دهد. بدین منظور خسروخان قشقایی به اتفاق چند نفر از کلاتران کشکولی و دره شوری از طریق برازجان عازم بهبهان شدند. عبدالله خان نیز عازم تنگ تکاب شده و در محل «چم چیت» مستقر شد. خان قشقایی و همراهان برای دیدار عبدالله خان عازم چم چیت شدند. آنان مورد استقبال عبدالله خان قرار گرفته و پس از مذاکرات لازم، موافقت شد که مأموران آلمانی به قاصدهای ناصرخان تحویل شوند. سرانجام در اواخر دی ۱۳۲۲ فتح الله خان کشکولی به اتفاق محمدخان بهمن بیگی و میرغارتی بویراحمادی عازم نقاره خانه شده و مأموران آلمانی را تحویل گرفتند. بدین ترتیب بویراحمادیها آلمانیهای مذکور را تحویل دشمن ندادند بلکه طبق قرار قبلی به خود قشقاییها بازگرداندند. سرنوشت نهایی مأموران آلمانی و تحویل آنها به انگلیسیها به وسیله ناصرخان قشقایی خارج از موضوع این نوشته است.<sup>۲۷</sup>

پس از ورود خسروخان قشقایی به چم چیت، سرتیپ همایونی فرمانده لشکر خوزستان، سرهنگ پارس تبار فرماندار نظامی کهگیلویه و بهبهان، سلطانی نماینده مجلس شورای ملی، سیداسدالله موسوی (رئیس النجار) و سردار امجد منصوری نیز برای ملاقات با ضرغامپور عازم این منطقه شدند. تعدادی از کدخدایان بویراحمادی در مدخل تنگ تکاب از آنها استقبال کردند و ضرغام پور در خارج از اردوگاه با نهایت خونسردی از مهمانان زورکی استقبال کرد.<sup>۲۸</sup> در این دیدار علاوه بر موضوع تأمین امنیت منطقه کهگیلویه و تشویق ضرغامپور به اطاعت از دولت، مسئله تحویل مأموران آلمانی نیز مورد گفتگو قرار گرفت که عبدالله خان تقاضای آنها را نپذیرفت. میزبان و میهمانان پس از اینکه شبی بارانی را در چم چیت سپری

کردند هر کدام به محل مأموریت و سکونت خود بازگشتند. سرهنگ پارس تبار برای مذاکره بیشتر با عبدالله خان و سایر سران بویراحمد همراه آنان عازم قلعه پلی (ضرغام آباد) شد و مدت یک هفته در آنجا به مذاکره پرداخت. سران بویراحمد سفلی برای اثبات حسن نیت و وفاداری خود نسبت به کشور و دولت مرکزی، تعدادی مسلسل سبک و سنگین و تفنگ و دوربین به سرهنگ پارس تبار تحویل دادند و تلگراف زیرا به به تهران مخابره نمودند:

این بندگان کدخدایان بویراحمد به شرح اسامی زیر... در این تاریخ در ضرغام آباد حضور به هم رسانیده و پس از استماع شرح مبسوط از بیانات و تذکرات جناب سرهنگ پارس تبار فرماندار محترم بهبهان و کوه‌گیلویه که خلاصه آن مبنی بر اینکه بر هر فرد عشایر ایرانی فرض و واجب است که با منتهای جدیت و فداکاری در راه حفظ امنیت و آسایش عمومی که بزرگ‌ترین خدمت به کشور و حیثیت ملی است کوشیده و از این طریق ضمن اثبات خون پاک ایرانیست مراجع دولت را به خود جلب نمائیم علیهذا با استحضار به حسن نیت معظم‌له و با ایمان و اطمینان به اینکه هرگونه راهنمایی ایشان در مواقع عدیده و هرگونه اطمینان و مواعیدی که مرحمت شده ماها را به سعادت و مراجع دولت نزدیک ساخته بنابراین با توجه به اینکه بهترین موقع است به اثبات برسائیم بویراحمد در هر موقع و زمان صدیق‌تر و فداکارترین عشایر خدمتگزار دولت بوده و افتخار آن را داریم که در هر موقع انجام هرگونه خدمات مهمی از طرف دولت به عهده ماها محول گردیده با بهترین وجهی صورت گرفته اینک هم که آقای عبدالله خان ضرغام‌پور به افتخار عشایر کوه‌گیلویه برای خدمتگزاری به کشور و دولت همت گمارده و خود را برای انجام اوامر و منویات دولت و ارجاع هرگونه فداکاری حاضر و آماده ساخته‌اند امیدواریم و به موجب این تعهدنامه اطمینان می‌دهیم که اولاً از این تاریخ هر یک از ماها در طایفه خود در سرتاسر حوزه و قلمرو کوه‌گیلویه اهم از مناطق بیلاقی و قشلاقی و همچنین جاده‌های شیراز، اصفهان، بهبهان، اهواز و بنادر و غیره که محل‌های آمد و شد و همجوار با عشایر بویراحمد است کوچک‌ترین سوءعمل بر خلاف امنیت و انتظامی را نگذاریم روی دهد. دوم تعهد می‌کنیم چنانچه در یکی از طوایف یک نفر یا چند نفر مرتکب هرگونه سوءعمل اهم از دزدی داخل و خارج گردیده و یا اینکه سوءقصدی



به مأمورین دولت در جاده‌ها و غیره بنمایند ولو اینکه مرتکب از برادر و فرزند و هرگونه نسبتی به خود ماها داشته باشد سریعاً موضوع را به آقای ضرغامپور که سمت نمایندگی دولت و کلاشتری دارند اطلاع داده و عموماً بدون هیچ‌گونه عذر و تعلل در دستگیری مرتکبین اقدام و آنان را به وسیله آقای ضرغامپور به اداره فرمانداری بهبهان تسلیم نمائیم. سوم تعهد می‌کنیم چنانچه هریک از طوایف مختلفه کوه‌گیلویه مرتکب سوءعملی بر خلاف امنیت و آسایش عمومی گردیده و با اینکه برخلاف منظور و منویات دولت هرگونه اقدام و عملی را مرتکب شوند به علاوه اینکه از آنها حمایت و دفاع ننموده و یا آنها را به خود راه و پناه ندهیم به محض اینکه از طرف فرماندار محترم و یا مقامات صلاحیت‌دار دولت نسبت به سرکوبی و قلع و قمع آنها امر صادر شود بدون دقیقه تأمل بالاتفاق اقدام مؤثر و لازم به نحوی که رضایت اولیاء معظم امور حاصل شود معمول داریم. چهارم چنانچه هریک از ما امضاءکنندگان و سایر کدخدایان دیگر که فعلاً حضور نداشته و به ما وکالت داده‌اند بر خلاف تعهدات به شرح بالا اقدام و تخلفی نمایند به نام تمرد و خیانت به کشور قابل تعقیب بوده تنبیه و مجازات تخلف‌کننده به نظر اولیای معظم امور خواهد بود.

نصیر بهادر کدخدای تامرادی - ولی پناهی کدخدای قایدگیری - خورشید برومند کدخدای قایدگیری - فرج‌الله مظفری کدخدای قایدگیری - قلندر انصاری کدخدای شیخ ممو - هلی ایزدپناه کدخدای اولاد میرزا علی - جلو رستگار آقائی، سیف‌الله شجاعتی و فتح‌الله منصور کدخدایان آقائی فاضل دستگیزین کدخدای نرم آبی - کهیار خوبانی کدخدای بابکانی - اسفندیار صفایی و علی آقا نیک اقبال کدخدای سی سخت - رستم کدخدای آقائی بهرام و فرهاد کدخدایان زنگوایی - سید مختار و میرزاخانی و سیدعلی کاظمی هر نفر کدخدایان سادانی - خان احمد و میاوش کدخدایان جلیل.

[در حاشیه]

امیدوارم با توجه و تفضلات خداوندی و با اتکاء به مراحیم دولت و پشتیبانی ارتش تا آخرین قطره خون ناقابل خود را چنانچه قابل تقدیم اراده خدمتگزاری کشور باشد با ایمان و عزم تغییرناپذیری تا آخرین نقطه امکان در پیشرفت منظور دولت و حفظ امنیت و آسایش عمومی کوشیده و از این طریق نام نیک و سعادت آینده خودم را تأمین و مراحیم اولیای معظم دولت را پیش از

پیش به خود جلب نمایم. عبدالله ضرغام پور.<sup>۲۹</sup>

### تصرف بویراحمد علیا

سال ۱۳۲۲ برای بویراحمد سفلی و کلانتر آن، سالی پر از موفقیت بود. او در اواخر این سال خود را در موقعیتی می‌دید که طی تلگراف مورخ ۱۳۲۲/۱۲/۲۸ خود به نخست وزیر وقت (علی سهیلی) از او گلایه کند که چرا در قشون‌کشیهای دولت به منطقه کهگیلویه با ایشان هماهنگی نمی‌شود و اصولاً چرا چنین مأموریت‌هایی به خود او سپرده نمی‌شود. تصویر این تلگراف به پیوست می‌آید. ضرغام پور که به شدت در پی دستیابی به مقام ایلخانی کهگیلویه بود و همان‌گونه که در مباحث قبل گفته شد در سال ۱۳۲۲ در مناطق مختلف کهگیلویه گام‌هایی در این زمینه برداشت. در زمستان همین سال که ایل بویراحمد علیا و کلانتر آن محمد حسین خان در گرمسیر (مبنی) به سر می‌برد، کی اسماعیل مظفری از کدخدایان معروف کیگیوی به تنهایی از قلعه تل خسرو حفاظت می‌کرد. کی هادی پناهی کدخدای معروف دیگر کیگیوی که از کدخدایان مهم وابسته به ضرغام پور بود با مشورت و به دستور ضرغام پور فرصت را غنیمت شمرده و عازم تصرف قلعه تل خسرو شد. کی هادی در این اقدام از همکاری مأموران آلمانی که در این مدت در اختیار او بودند، استفاده کرد. آنان با تارنچک و مواد منفجره قلعه تل خسرو را مورد حمله قرار دادند. کی اسماعیل نتوانست مقاومت کند. کی هادی ضمن سوگندی امنیت او را تضمین کرد و او قلعه را ترک کرد.<sup>۳۰</sup> بدین‌گونه قلعه تل خسرو به تصرف عبدالله خان درآمد. متعاقب این موفقیت، عبدالله خان که تصرف بویراحمد علیا را گام مهمی در جهت نیل به ایلخانی شدن خود می‌دانست، در بهار سال ۱۳۲۳ در این مورد با کدخدایان بویراحمد سفلی به رایزنی پرداخت. همه آنها به این امر موافقت کردند. فقط قاید نصیر نامرادی (کی نصر) در ابتدا با این اقدام نظر مخالف داشت و آن را به صلاح نمی‌دانست اما او هم سرانجام از نظر اکثریت پیروی کرد.

۲۹. میان، ص ۸۲.

۳۰. عطا، طاهری. تل خسرو، مجله آینده، سال ۱۶، شماره ۱۲-۹، آذر - اسفند ۱۳۶۹، ص ۲۸-۷۲۴.

سران بویراحمد سفلی توانستند از اختلافات درون ایلی بویراحمد علیا استفاده کنند و تعدادی از کدخدایان بویراحمد علیا از جمله کی خورشید برومند، کی فرج الله مظفری و آقا یدالله ارجمند و آقا جلو رستگار را با خود همراه سازند. بدین ترتیب نیروهای بویراحمد سفلی در خرداد ۱۳۲۳ عازم منطقه بویراحمد علیا شدند. بویراحمد علیا آمادگی مقابله را نداشت. زیرا تعدادی از کدخدایان آن با این اقدام بویراحمد سفلی موافقت کرده بودند و از باقیمانده آنان هم در این فرصت کم، کاری ساخته نبود، از این رو نیروهای بویراحمد سفلی بدون ابراز مقاومتی از طرف مقابل، وارد بویراحمد علیا شده و منطقه دشت روم را هم متصرف شدند. بدینگونه مناطق تل خسرو و دشت روم در تصرف بویراحمد سفلی قرار گرفتند. تعدادی از کدخدایان بویراحمد علیا و افراد زیرمجموعه شان اگرچه از این پیش آمد ناراضی بودند اما در مجموع ناگزیر شدند به وضع موجود تن بدهند. محمدحسین خان و ناصرخان به ناچار منطقه را ترک کرده و به ممسنی رفتند. عبدالله خان در یاسوج و ملاولی در دشت روم مستقر شدند. ظاهراً عبدالله خان تصمیم داشت که در راستای اهداف سیاسی خود، مناطق ممسنی و باشت را نیز همانند بویراحمد علیا ضمیمه قلمرو خود کرده و بدینگونه سراسر کهگیلویه و ممسنی را به صورت یک منطقه واحد لرنشین تحت رهبری خود قرار دهد. روشن است که اگر عبدالله خان موفق به تصرف باشت و ممسنی هم می شد، دیگر ایلات کهگیلویه از قبیل طیبی، بهمئی، دشمن زیاری، چرام و بویراحمد گرمسیر به سهولت در این مجموعه ادغام می شدند. زیرا عبدالله خان با اقدامات سال قبل خود مقدمات این امر را فراهم ساخته بود.

### پیمان سرگچینه

ملک منصورخان برادر ناصرخان قشقایی همراه با تعدادی از سران ایل قشقایی به منظور میانجی گری و متقاعد ساختن عبدالله خان به ترک منطقه بویراحمد علیا، عازم یاسوج شدند اما آنها پس از چند روز مذاکره، بدون نتیجه بازگشتند. سران دو ایل ممسنی و بابویی که توسعه طلبی عبدالله خان را خطری برای خود می دیدند با

وجود آنکه با محمدحسین طاهری کلانتر بویراحمد علیا پیوند خویشاوندی داشتند و برای وادار ساختن عبدالله خان به ترک بویراحمد علیا از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزیدند، جانب احتیاط را رعایت کرده و در اول تیر ۱۳۲۳ در منطقه سرگچینه با ایشان ملاقات و پیمانی بدین شرح با او منعقد کردند:

### پیمان سرگچینه

با تأییدات خداوند متعال در این موقع که به منظور اتحاد و یگانگی بین ایل بویراحمد و ممسنی در محل سرگچینه در تاریخ امروز اول تیرماه هزار و سیصد و بیست و سه خورشیدی [مجلس ملاقاتی] تشکیل گردیده اینجانبان امضاءکنندگان زیر سرگند یاد نموده و تعهد داریم که باکمال صداقت و درستکاری و صمیمیت طبق مواد زیر با هم رفتار نمایم.

ماده اول - مصالح عالیة کشوری را در اقدامات خود با تصویب عموم منظور نداریم در حدود امکان به مین و هم‌میهنان و آسایش آنها کوشش کنیم.

ماده دوم - با دوست همدیگر دوست و با دشمن همدیگر دشمن باشیم.  
ماده سوم - حدود و حقوق یکدیگر را محترم بشماریم در حفظ این حدود و حقوق با یکدیگر از روی صمیمیت تشریک مساعی به عمل آوریم.

ماده چهارم - در داخله بویراحمد و ممسنی اگر اشخاص مفسده‌جو باشند و احیاناً بعداً پیدا شود که بر علیه مصالح هر یک از این دو توده قیام و اقدامی نمایند بدو با مسالمت و ملاحظت کوشش نمایم که به راه راست هدایت شده و از عملیات خود منصرف گردد والا متفقاً به قوه قهریه در محور و نابودی آن اقدام نمائیم. توضیح اینکه اگر متمرّد و مخالف در هر یک از محال متحدین سکونت نموده و پناهنده شود موظف هستیم که با آنها راه ندهیم و به علاوه به طوری که در بالا متذکر شده‌ایم در محور آن کوشش نمایم.

ماده پنجم - شرارت و دزدی در داخله ایلات و محال متحده و یا همچنین خارج اکیداً ممنوع چنانچه کسی مرتکب این عمل زشت شود عموماً در تنبیه و مجازات و استرداد اموال مبروقه جداً و بدون استثناء و تسامح اقدام نمائیم.

ماده ششم - چنانچه اتفاق جنگی یا تجارزی برای متحدین واقع و محتاج به کمک همدیگر باشیم از بذل هیچ‌گونه همکاری خودداری نمائیم و در صورتی که در چند قسمت یا تمام نواحی محال متحده جنگ شروع شود هر

کس موظف است در حدود خود جداً جلوگیری نماید.

ماده هفتم - روابط و مناسبات ما با دولت متبوعه با نظر و تصویب عموم باشد.

ماده هشتم - رفتار و روابط ما نسبت به ایلات و محال مجاور مادام که با ما متحد و حقوق ما را محترم بشمارند دوستانه و کمافی السابق مستحکم و برقرار است.

ماده نهم - هر یک از ما امضاء کنندگان برخلاف این پیمان رفتار نمائیم در ردیف اشخاص ننگین محسوب و از شرافت انسانیت ساقط هستیم.<sup>۳۱</sup>

برخلاف نوشته باور،<sup>۳۲</sup> در متن این پیمان نامه مطلبی که دلالت بر الزام عبدالله خان به ترک بویراحمد علیا داشته باشد مشاهده نمی شود، مفاد پیمان نامه از نظر سیاسی نشانگر آن است که از یکی سو چون عبدالله خان تسلط خود را بر بویراحمد علیا تثبیت شده تلقی می کرد، در صدد تحکیم روابط با ممسنیها برآمد، و از سوی دیگر سران ایل ممسنی هم موقعیت عبدالله خان را مستحکم دیده و به رغم میل باطنی خود ناگزیر شدند که وضع موجود را بپذیرند و برای اینکه او را از تصرف منطقه خود منصرف کنند، پیمان اتحاد و دوستی و رعایت حسن همجواری با وی امضاء کنند. عبدالله خان در این تاریخ نه تنها هیچ ایل و طایفه ای را همورد خود نمی دانست بلکه خود را در موقعیتی می دید که مقامهای محلی دولت را هم تحمل نکند و طی تلگراف مورخ ۱۳۲۳/۵/۱۱ خود به نخست وزیر وقت (محمد ساعد) اظهار دارد که: «بنده با آقای مرتیب همایونی [فرمانده لشکر خوزستان] نمی توانم کار کنم». تصویر این تلگراف به پیوست می آید.

تصرف بویراحمد علیا بیش از چهارماه به طول نینجامید و عبدالله خان سرانجام ناگزیر شد این منطقه را ترک کند. زیرا علاوه بر سران ایلهای ممسنی، بابویی و بویراحمدگرمسیر، مقامهای دولتی نیز از گسترش قدرت عبدالله خان بیمناک شده بودند. این مجموعه در مورد تضعیف عبدالله خان و محدود کردن قدرت او هم رأی

۳۱. برای آگاهی از نام امضاء کنندگان، به تصویر پیمان نامه مراجعه شود.

۳۲. باور، همان، ص ۷۹.

بودند و بدین منظور به چاره‌اندیشی پرداختند. آنان از یک سو بویراحمدهای علیا را که از منطقه خود فرار کرده بودند تشویق به سازماندهی مجدد قوای خود کرده و به تقویت آنان پرداختند و از سوی دیگر خسروخان بویراحمدهای برادر ناتنی عبدالله خان را که از انحصارطلبی برادر خود ناراضی و آماده قیام بود، برضد او تقویت کردند. تیمسار همت فرمانده لشکر فارس، تیمسار همایونی فرمانده لشکر خوزستان و سلطانی نماینده مجلس، مخالفان عبدالله خان را در تأمین اسلحه و مهمات یاری می‌رساندند. افزون بر این، اعمال تحقیر و آزار از سوی عبدالله خان نسبت به طوایفی از بویراحمد علیا که قبلاً با او هم‌پیمان شده بودند و بنا اینکه امکان ترک منطقه بر ایشان وجود نداشت، موجب شد که اینان هم در فرصت مناسب به یاری سایر مخالفان بشتابند.

سرانجام سران بویراحمد علیا توانستند قوای خود را سازمان دهند و آماده نبرد شوند. نیروهای بویراحمد علیا به طور عمده از دو بخش تشکیل می‌شدند. یکی نیروهای قایدگیوی دشت روم، تحت فرماندهی کی‌علی خان و کی‌ولی خان و دیگری نیروهای آقائیه‌ای سررود و نرمابی و بابکانی، تحت فرماندهی آقامحمدتقی خوبانی. اولین حمله را نیروهای کی‌علی خان به منظور بیرون راندن نیروهای ملاولی پناهی و کی‌خورشید برومند و کی‌فرج‌الله مظفری (متحدین عبدالله خان) از منطقه دشت روم آغاز کردند اما پس از یک شبانه‌روز نبرد و تحمل تلفاتی ناگزیر به عقب نشینی شدند. در این هنگام نیروهای آقامحمدتقی خوبانی به آنها پیوستند. اگرچه نیروهای قایدگیوی و آقائی به دلیل قتل چند نفر از آقائیه‌ها به دست کی‌علی خان در سالهای قبل، خود با هم اختلاف داشتند، اما در این لحظات حساس بیرون راندن دشمن را از زادگاه خود بر سایر امور ترجیح دادند. بدین سبب قایدگیوی‌ها و آقائیه‌ها از اختلافات گذشته چشم‌پوشی کرده و کی‌علی خان حاضر شد در حضور جمع دست آقاجلوتیک پی برادر دو نفر از مقتولان خود را ببومند. بدین‌گونه دو شاخه نیروهای بویراحمد علیا در صحنه نبرد با هم آشتی کرده و برای طراحی مرحله دوم عملیات به تبادل نظر پرداختند. آقامحمدتقی خوبانی برای برطرف کردن یأس ناشی از شکست عملیات اول، کی‌علی خان را نوید داد و در

حالی که مشت گره کرده خود را بر سینه کوبید گفت: جنگ امشب سهم من است و اگر خداوند نصرت داد اشغالگران فقط امروز در دشت روم میمانند. مناطق سوقالجیشی و نقاط استقرار مخالفین شناسایی شد و شب هنگام حمله آغاز گردید. ملاولی پناهی و دیگر نیروهای همراه او شکست خورده و دشت روم را ترک کردند. نیروهای بویراحمد علیا پس از بازپس گیری دشت روم، عازم یاسوج مفر عبدالله خان شدند.

هنگامی که نیروهای بویراحمد علیا به یاسوج نزدیک شدند، عبدالله خان در مفر خود حضور نداشت. او همین که از حمله بویراحمد علیا به دشت روم آگاه گردید راهی بویراحمد سفلی شد تا قشونی برای حمله به منطقه دیلگان و بابکان که مکن طایفه آقامحمدتقی خوبانی بود، بسیج کند. همسر عبدالله خان (بی بی شهناز) که مادر محمدحسین خان طاهری نیز بود، به نیروهای بویراحمد علیا پیغام فرستاد و از آنان خواست تا از ورود به یاسوج اجتناب کنند زیرا آنان بدون درگیری منطقه را ترک خواهند کرد. سران بویراحمد علیا به پاس احترام ایشان از ورود به یاسوج خودداری اما برای خروج آنان مهلت تعیین کردند. بدین ترتیب خانواده عبدالله خان و باقیمانده نیروهای او فردای آن روز منطقه بویراحمد علیا را ترک کردند.

نیروهای بویراحمد علیا که از تصمیم حمله عبدالله خان به دیلگان و بابکان آگاه شده بودند، پس از ورود به یاسوج، بخشی از نیروهای خود را جهت حراست از منطقه نگاه داشتند و بخش دیگری تحت فرماندهی آقامحمدتقی و آقاجهانگیر نرمایی به منظور دفع حمله عبدالله خان عازم دیلگان و بابکان شدند. پس از سه شبانه روز نبرد میان طرفین و کشته و زخمی شدن تعدادی از آنان، جنگ فروکش کرد. عبدالله خان به بویراحمد سفلی بازگشت و نیروهای بویراحمد علیا به فرماندهی کی علی خان ایزدپناه برای سرکوبی کی خورشید برومند داماد و متحد عبدالله خان عازم منطقه سفیدار شدند. در نتیجه این نبرد کی خورشید و نیروهایش به بویراحمد سفلی منتقل شدند. بدین ترتیب در اواخر شهریور ۱۳۲۳، بویراحمد علیا سراسر قلمرو خود را بازپس گرفت و تحت کمانتری محمدحسین خان طاهری

به حیات سیاسی خود ادامه داد.<sup>۳۳</sup>

### اختلاف عبدالله خان و خسروخان و حوادث پس از آن

عبدالله خان هنوز در بویراحمد علیا بود که خبردار شد برادرش خسروخان با او به مخالفت برخاسته است. این امر موجب شد که او از مقاومت در برابر بویراحمدیه‌های علیا بکاهد و هر چه سریع‌تر عازم بویراحمد سفلی و مقابله با خسروخان بشود. عبدالله خان اهمیت لازم را برای خسروخان قایل نبود. خسروخان هم این رفتار عبدالله خان را نتوانست تحمل کند و به مقابله با او برخاست. بدین ترتیب عبدالله خان در موقعیت دشواری قرار گرفت. بویراحمد علیا را به دشمنان خود تبدیل کرده بود، مقامهای دولتی را هم با اقدامات خود اندیشناک کرده بود و سایر ایلات را نیز متوحش ساخته بود. بدین‌گونه این مجموعه از هر اقدامی که به تضعیف و تحدید قدرت عبدالله خان منجر شود راضی بودند. در همین راستاست که مظفرخان آریانی و منصورخان باشتی و حسینقلی خان رستم از خسروخان حمایت کردند. فرماندهان لشکرهای فارس و خوزستان هم خسروخان را در تأمین اسلحه و مهمات یاری دادند و سلطانی نمایندهٔ مجلس تقریباً نقش هماهنگ‌کنندهٔ مخالفان دولتی و غیردولتی عبدالله خان را داشت. در پاییز ۱۳۲۳ جنگ میان دو برادر شروع شد و تعدادی از نیروهای طرفین از جمله کسی فتح‌الله برادرکی نصیر بهادر در حوالی تولیان به قتل رسیدند. این جنگ که منجر به انشعاب در ایل بویراحمد سردسیر سفلی و تقسیم آن بین عبدالله خان و خسروخان شد،<sup>۳۴</sup> آثار سیاسی دیگری نیز در پی داشت. جنگ در مجموع به نفع خسروخان تمام شد. زیرا عملکرد سال ۱۳۲۲ و نیمه اول سال ۱۳۲۳ عبدالله خان موجب شد که تعداد درخور توجهی از طوایف بویراحمد سردسیر سفلی عبدالله خان را رها کرده و به خسروخان بپیوندند و بدین‌گونه موقعیت او را به عنوان یک کلانتر مستقل تثبیت

۳۳. اکبری، همان، ص ۱۶۹-۱۵۸.

۳۴. از این به بعد مقر عبدالله خان همچنان در ضرخام‌آباد (شمال دهدشت) بود ولی خسروخان روستای فیلگاه را در جنوب دهدشت مقر خود قرار داد.



کند. همچنین این جنگ موجب تضعیف شدید عبدالله خان و تحدید قدرت او شد. تضعیف عبدالله خان نه تنها خواسته ایلات مخالف او و مقامهای دولتی بود، بلکه سایر ایلات بی طرف منطقه هم تضعیف عبدالله خان را به نفع خود می دیدند. در چنین وضعی بود که قیام خسروخان علیه عبدالله خان با استقبال پنهان و آشکار عمومی مواجه شد. عرصه بر عبدالله خان تنگ و او ناگزیر شد در مقابل دولت انعطاف نشان بدهد. در چنین وضعیتی قاید نصیربهادر برای فراهم ساختن مقدمات لازم عازم بهبهان شد و پس از مبادله مذاکرات بسیار، عبدالله خان در اسفند ۱۳۲۳ به اتفاق تعدادی از کدخدایان مهم بویراحمد سفلی راهی بهبهان شد تا همبستگی و اطاعت خود را از دولت اعلام کند. اما او در تنگ تکاب متفر شد و برای تضمین امنیت خود برای ورود به بهبهان، تقاضا کرد که نا هنگامی که او در بهبهان حضور دارد، فرزندان آقایان پارس تبار فرماندار منطقه، سید اسدالله موسوی و سردار امجد منصوری (دو تن از بزرگان بهبهان) به عنوان گروگان در تنگ تکاب در اردوی وی نگهداشته شوند. این تقاضا انجام گرفت و عبدالله خان در ۲۰ اسفند ۱۳۲۳ در بهبهان نلگراف زیر را برای مرتضی قلی بیات نخست وزیر وقت مخایره کرد:

جناب آقای نخست وزیر، رونوشت جناب آقای رئیس مجلس مقدس شورای ملی رونوشت (عده‌ای از آقایان نمایندگان مجلس)، رونوشت مهر ایران، ستاره (و عده دیگر از جراید مرکز) تاریخ ایران فصل درخشان جان‌بازی و جان‌تاری عشایر ایران را خصوصاً طوایف کوه‌گیلویه در راه استقلال و حفظ موجودیت کشور نشان می‌دهد. پدران بنده همواره افتخار سربازی کشور را دارا، بدبختانه سوء رفتار و نادانیهای بعضی مأمورین موجبات زوال و فتنای ما را فراهم، پدر و کسان فدوی اهدام و چندین سال بنده را با جمع زیادی عائله بدون مخارج در تهران تحت مراقبت شدید شهربانی قرار داده تا شهریور ۲۰ پیش آمد. به تمام وزارتخانه‌ها و رجال دولت متوسل و آنچه استدعا کردم مقامات دولتی کم‌ترین توجهی نفرمودند. به جناب آقای سلطانی نماینده کوه‌گیلویه که از تمام کیفیات و حوادث زندگانیم مستحضر بودند متوسل ایشان هم به نخست وزیر وقت مرحوم فروغی مراجعه مدتی هم به انتظار مساعدتهای ایشان متوقف، مرحوم

فروغی حتی از پاسخ نامه آقای سلطانی خودداری، گذشته از اینکه به عرایض بنده توجه نفرمودند بنده را به دستور دولت زندانی کردند. باز هم چندی به التماس از دولت مشغول، بعد از آنکه به کلی مأیوس شدم به ناچاری از تهران حرکت و به محل خود آمدم. آنچه باز تلگراف عرضه داشتم دولتهای وقت توجهی ابراز نفرمودند. با این مراتب متأسفانه حوادثی پیش آمد که موجبات شرمندگی و ندامت این بنده را فراهم، بنابراین، حال که در نتیجه زحمات چهار ماهه جناب آقای سلطانی نماینده محبوب کوه گیلویه موجبات جلب عواطف دولت نسبت به بنده فراهم شده و مخصوصاً تیمار سرتیپ همایونی فرمانده معظم لشکر خوزستان کمال توجه را از جلب و هدایت این جانب مبذول و بنده را به مرحمت دولت و حمایت ارتش امیدوار نموده‌اند و در نتیجه مجاهدات و مساعی طولانی جناب آقای سرهنگ پارس تبار فرماندار محترم با کمال اعتماد و امیدواری پس از چندین سال به شهر بهبهان آمده‌ام مراتب تسلیم و اطاعت کامل خود را اظهار و برای اجرای مقررات کشوری و هر نوع سربازی و جان‌نثاری در راه دولت و میهن آماده و امیدوارم با این اطاعت کامل و صمیمانه، بعد از این، موضوع بهتان و افتراء تسلیحات عشایر را فراموش کرده و بدانند که عشایر ایران عمراً و طوایف کوه گیلویه و بویراحمدی خصوصاً برای جان‌بازی در حفظ موجودیت کشور و استقلال میهن دوش به دوش برادران سرباز خود جان‌نثاری خواهند کرد. عبدالله ضرغام‌پور بویراحمدی.<sup>۳۵</sup>

ضرغام‌پور پس از تلگراف فوق سعی کرد خود را به مقامهای دولتی نزدیک کرده و به وسیله آنها خواسته‌های منطقه‌ای خود از قبیل ایلخانی کهگیلویه و سلطه بر سایر ایلات را تحقق بخشیده و موقعیت خود را مستحکم کند. این امر باعث شد تا کلیه سران بویراحمد علیا حتی روحانیون آن منطقه همراه با تعدادی از کدخدایان بویراحمد سنلی طی تلگراف شماره ۶۵ مورخ ۱۳۲۴/۱/۱۲ به مقامهای دولت مرکزی، مخالفت و در عین حال وحشت خود را از این موضوع ابراز دارند. این تلگراف که خطاب به نخست وزیر وقت (مرتضی قلی بیات) بوده و رونوشت آن